

# انترناسیونال



حزب کمونیست کارگری ایران

شماره ۵۴۳

جمعه ۱۸ بهمن ۱۳۹۲، ۷ فوریه ۲۰۱۴

## یادداشتهای هفته

حمید تقوایی

صفحه ۶

## نقد مارکسیستی بیانیه جهانی حقوق بشر (بخش آخر)

مصطفی صابر

صفحه ۷

## علم، تکنولوژی و چشم انداز حذف کار ۱

عباس گویا

صفحه ۱۰

## کشتار مردم سوریه باید فوراً متوقف شود!

حزب کمونیست کارگری ایران

صفحه ۱۴

همزمان با سفر وزیر امور خارجه سوئد  
به ایران، سازمان سراسری اتحادیه های  
کارگری سوئد، جمهوری اسلامی را یک  
رژیم سرکوبگر خواند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران- سوئد

صفحه ۱۲

## یادها و درسهای انقلاب ۵۷

بهر روز مهرآبادی



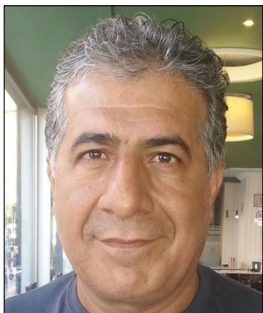
صفحه ۲

کارگران شرکت نفت، اعتصاب روزنامه نگاران، اعتصاب معلمان و کارمندان و هزاران اعتصاب و تحصن در نقاط مختلف کشور رسید. می توان درباره کشتار میدان ژاله در ۱۷ شهریور تهران و حملات سبعانه به تظاهرات ها و تجمعهای مختلف مردم صحبت کرد و می توان اسناد و گزارشات کنفرانس گوادولوپ، پخش شایعه دیدن تصویر یک آخوند کپک زده در ماه

انقلاب ۵۷ را می توان از خلال رویداد ها و روزشمار روزهای پر التهاب آن دوره تعقیب کرد و دریافت که چه پدیده هایی موجب خیزش انقلاب شد، چگونه ادامه یافت و چه سرنوشتی پیدا کرد. از مبارزات ساکنین خارج از محدوده، از اعتصابات کارگری، از تظاهرات ها و اعتصابات دانشجویی آغاز کرد و به تظاهرات میلیونی، اعتصابات گسترده کارگران و در راس آنها

## دولت روحانی جنگ جناحها و روند توافقات هسته ای با غرب

محمد آسنگران



صفحه ۳

قدرت رساندن احمدی نژاد بوسیله خامنه ای و سپاه یکی از نتایج رضایت دادن به روحانی بود که بتواند سکان قوه مجریه را به عهده بگیرد. سپاه پاسداران و بیت رهبری با به قدرت رساندن احمدی نژاد تلاش کردند که برنامه هسته ای خود را به نتیجه برسانند و با دسترسی به بمب اتم خود را به جامعه جهانی تحمیل کنند. آنها

روحانی با پروژه عادی سازی روابط جمهوری اسلامی با غرب به قدرت رسید. اما مذاکرات مقامات جمهوری اسلامی با مدیریت بیت رهبری قبل از قدرتگیری روحانی با آمریکا آغاز شده بود. بنابراین این عروج روحانی به قدرت، قبل از اینکه نتیجه رای کسانی باشد که به او رای دادند، نتیجه توافق سپاه و بیت رهبری بود. شکست پروژه به

## بسوی حکومت جهانی؟

کاظم نیکخواه



صفحه ۵

انسان را بیاد مارکس و کمونیستها می اندازد. اما آنها که این بیانیه را امضا کرده اند از متفکران و سیاستمداران بورژوا هستند. آیا آنها به صرافت تضعیف سرمایه افتاده اند؟ آیا میخوانند زیر پای دولتهای ملی را خالی کنند؟ آیا از سران ۲۰ کشور صنعتی جهان میخوانند که داوطلبانه خود را منحل سازند و یک حکومت جهانی تشکیل دهند؟ جواب این سوالات منفی

گروهی از شخصیتها و روشنفکران و سیاستمداران سابق بیانیه ای منتشر کرده اند تحت عنوان "بسوی حکومت جهانی" و به فرانسوا اولاند رئیس جمهور فرانسه ارائه داده اند تا در کنفرانس جهانی جی ۲۰ در سال ۲۰۱۵ که فرانسه ریاست آنرا بعهده خواهد داشت، ارائه دهد و مورد بحث قرار گیرد. حکومت جهانی معمولاً مترادف با انترناسیونالیسم تلقی میشود و

## یادها و درسهای انقلاب ۵۷

توسط بی بی سی، حضور ژنرال هویز برای ابلاغ سیاست دولت آمریکا به فرماندهان ارتش، وحشت خمینی از ادامه اعتصاب کارگران شرکت نفت و فرستادن بازگان و رفسنجانی به منظور تلاش برای به پایان دادن اعتصاب را یادآوری کرد. و در کنار همه اینها تصاویر مربوط به روز فرار شاه و حضور شادمانه میلیونها نفر در خیابانها را می توان قرار داد و در روزهای بعد از آن حضور مردم مسلح در خیابانها، شکستن حکومت نظامی و حمله به پادگانها و در روز ۲۲ بهمن گله آخوندهای و طلبه هایی که با ماشینهای خود در خیابانها می گشتند و نعره زنان از مردم می خواستند که به خانه های خود برگردند چرا که "امام خمینی فرمان جهاد نداده".

ولی مردم به خواست خمینی به خیابانها نیامده بودند، که به حکم او به خانه برگردند. انقلاب عکس العمل بحق مردم در مقابل دهها سال سرکوب و اختناق و کشتار، فقر روز افزون و شکاف طبقاتی عظیم بود و سر ریز شدن صبر و تحمل مردم بود. تصرف پادگانها، زندانها، رادیو و تلویزیون و مراکز مهم دولتی پایان کار رژیم شاهنشاهی بود اما به منزله پایان نظام استثمار و بهره کشی، آزادی و برابری و یک زندگی انسانی برای مردم نبود. نظام سرمایه داری همچنان چنگالهای خود را زندگی مردم و شریانیهای جامعه انداخته بود و به نمایندگان و محافظین جدید خود خوش آمد میگفت. رژیم شاه سرنگون شد ولی حکومتی خونریز سر کار آمد با این وظیفه که انقلاب را شکست دهد و جنایات و غارتگری را در مقیاسی بسیار بزرگتر سازمان دهد.

در حالی که احزاب سیاسی، تشکلهای کارگری و هر گونه انجمن و تشکلی توسط ساواک و نهادهای سرکوبگر شاهنشاهی سرکوب شده و از بین رفته بودند، شبکه گسترده ای از مساجد و آخوندها بوجود آمده و بدنبال فرصتی بود که به ائتلاف

شکسته شد. در حالی که یک سال قبل از آن پیدا شدن یک صفحه اعلامیه دست نویس، در هر محل حضور گسترده ماموران ساواک و دستگیری و شکنجه نویسندگان اعلامیه را به دنبال داشت، در گوشه و کنار دانشگاهها، کارخانه ها و گوشه و کنار شهر پر بود از اعلامیه های ضد حکومتی که تقریباً همگی از طرف سازمانها و گروههای چپ منتشر شده بود. کتابهای ممنوعه که بنام "جلد سفید" شناخته میشدند، در تیراژهای بزرگ تجدید چاپ شده و در خیابانها در سطح وسیع به فروش میرسیدند. شدت و گسترش این موج به حدی بود که ساواک و شهربانی قدرت مقابله را از دست داده بودند و خیلی زود این کتابها روی پیشخوان کتابفروشی ها و پشت ویترین ها قرار گرفتند. قدرت مردم بساط سانسور را برچیده بود.

اعتصابات کارگری در شهرهای مختلف بالا گرفت. برقراری حکومت نظامی در شهریور ۵۷ را کارگران با اعتصابات گسترده خود پاسخ دادند. کارگران در مراکز صنعتی مهمی چون پالایشگاه آبادان، سیمان تهران، دخانیات، مس کرمان، مجتمع پتروشیمی، راه آهن و ده ها کارخانه دیگر دست به اعتصاب زدند. فضای چپ بر این اعتصابها حاکم بود و کارگران خواسته های رادیکالی همچون آزادی زندانیان سیاسی و سرنگونی شاه را مطرح می کردند. رژیم وادار به عقب نشینی شد. زندانیان سیاسی آزاد شدند و مردم با دسته های گل در مقابل زندانها جمع شده و آنها را روی شانه های خود از زندانها بیرون آوردند. مراسم باشکوه استقبال از زندانیان سیاسی در دانشگاه تهران برگزار شد و صدها هزار نفر در آن شرکت کردند. سازماندهان این گردهمایی عظیم و بسیاری از مراسم ها و همچنین اکثریت زندانیان سیاسی را نیروهای چپ و کمونیست تشکیل می دادند. در شهرستانها مردم با زدن طاق نصرت و گل و شیرینی و رقص و پایکوبی به پیشواز زندانیان سیاسی رفتند.

مردم اداره امور بسیاری از محلات را بدست خود گرفتند و نیروهای سرکوبگر رژیم را بیرون راندند، در کارخانه ها، دانشگاهها، بیمارستانها، و سایر اماکن کاری

شوراها و ارگانهای تصمیم گیری و اعمال قدرت مردمی بوجود آمد و کنترل بسیاری از اماکن عملاً از دست رژیم شاه خارج بود و عملاً در حال کنار گذاشته شدن بود.

تجربیات با ارزش انقلاب ۵۷ فراموش نشده و سنگ بنای آن هنوز باقی است. بعد از ۳۵ سال سرکوب و وحشیانه جمهوری اسلامی، جای واقعی سیاست در خیابانها است و مردم با کوچکترین فرصتی که پیدا می کنند، به خیابانها می ریزند تا خواستهای خود و انزجار خود از حکومت سرمایه و اختناق را نشان دهند. و هنوز بعد از ۳۵ سال زندان و شکنجه و کشتار، رژیم اسلامی از قدرت مردم متحد در وحشت است و برای مقابله با هر تشکل مستقل و هر حزب مخالف و یا حتی تجمع چند نفره مردم در خیابان اوباش تا دندان مسلح خود، را بسیج می کند. اهمیت و نقش شوراها، مجامع عمومی کارخانه ها و ارگانهای اعمال حاکمیت مستقیم مردم برای گذشتن از سد جمهوری اسلامی، از درس ها و تجربیات گرانبها و فراموش نشدنی انقلاب ۵۷ است.

کسانی که روزهای انقلاب ۵۷ را از نزدیک تجربه کرده اند، نمی توانند فضای شاد و پر امید آن دوران را فراموش کنند. انقلاب امید به یک تغییر بنیادی در امور جامعه، امید آزادی و امید برابری را با خود به همراه داشت. با وجود حضور گسترده نیروهای سرکوبگر در گوشه و کنار شهرها، این را می شد در همبستگی مردم، در فضای تعاون و همکاری آنها بوضوح دید. بر اساس آمار رسمی ناهنجاری های اجتماعی نظیر سرقت و قتل در این دوران بشدت کاهش یافت. از میزان اعتیاد کاسته شد و حتی آمار طلاق و اختلافات خانوادگی، کاهش چشمگیر پیدا کرد. با وجود کمبود مواد سوختی و غذایی و صف های طولانی مردم برای تأمین مایحتاج عمومی، بندرت درگیری و یا اختلافی پیش می آمد. مردم تمام امکانات خود را در اختیار آسیب دیدگان درگیری می گذاشتند و صف های طولانی اهدای خون و دادن کمک در مقابل بیمارستانها و مراکز امداد رسانی وجود داشت.

انقلاب ۵۷ چهره ای زیبا، انسانی، شاد و امیدوار داشت. اما به میدان آمدن نیروهای اسلامی

صحنه های زشت و فجیعی نظیر آتش سوزی سینما رکس آبادان، حمله به مشروب فروشی ها، حمله به زنان تن فروش و حمله به سینماها و غیره بوجود آورد. این حملات با قدرت گیری اسلام سیاسی ادامه پیدا کرد و از فردای سرنگونی حکومت شاه، گروههای لاین اسلامی با حمایت مستقیم حکومت جدید حملات خود را به زنان، به احزاب و سازمانهای سیاسی، به تشکلهای کارگری، به شوراها، به دانشگاهها، به روزنامه ها و کتابفروشی ها و به مراکز فرهنگی و هنری آغاز کردند.

قدرت گیری ارتجاع اسلامی نتیجه فقدان رهبری چپ و رادیکال در انقلاب ۵۷ بود. خصلت چپ، کارگری و رادیکال انقلاب در پائین و در میان توده مردم توسط یک حزب سیاسی بانفوذ و قدرتمند نمایندگی نشد. خواستهای بنیادی چون برابری کامل زن و مرد، جدایی مذهب از دولت و جنبه های مختلف زندگی اجتماعی، آزادی احزاب و تشکل های سیاسی و آزادی بدون قید و شرط بیان و حق برخورداری همه مردم از یک زندگی مدرن و منزلت و معیشت انسانی، در میان جار و جنجال های پوچ و بی معنی ضد آمریکائی و ضد غربی و شعارهای عقب مانده اسلامی، گم شد. فقدان حزبی که خواستهای رادیکال و مترقی مردم را نمایندگی و آنها را رهبری کند، موجب عقب نشینی مردم و خالی کردن سنگرهایی کرد که در جریان انقلاب تصرف کرده بودند. یک حکومت وحشی و خونریز عصر حجری توانست پایه های خود را تثبیت کند و بساط چپاول و غارت خود را پهن کند.

انقلاب ۵۷ به شکست کشیده شد. اما تجربیات و درسهای گرانبهای آن باقی است و چشم انداز انقلاب آینده ایران را ترسیم می کند و نشان می دهد که پیروزی آن در گرو رهبری حزبی است که خواستهای واقعی مردم را بیان کند و برای تحقق آن برنامه عمل داشته باشد. یک تفاوت مهم شرایط امروز با سال ۵۷، وجود این حزب است. حزب کمونیست کارگری! تقویت این حزب و گسترش نفوذ و قدرت آن و نقش آن در رهبری انقلاب آینده ایران، می تواند تضمین کننده پیروزی این انقلاب باشد.\*

## دولت روحانی جنگ جناحها و روند توافقات هسته ای با غرب

با این استراتژی احمدی نژاد را به ریاست جمهوری گماردند تا بتوانند بدون مزاحمت جناح مخالف، جهان را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهند. زیرا معتقد بودند که بعد از دسترسی به بمب اتم غرب ناچاراً مثل پاکستان و هند با جمهوری اسلامی هم کنار میاید.

اما قبل از اتمام دوران احمدی نژاد این دو ارگان اصلی تصمیم گیرنده در راس جمهوری اسلامی، به این نتیجه رسیدند که با تنش بوجود آمده و ایزوله شدن جمهوری اسلامی، ابعاد تحریمها غیر قابل تحمل شده و امکان اقدام غرب علیه جمهوری اسلامی میتواند به مرحله بالاتر هم کشیده شود.

در ایران هم جمهوری اسلامی سال ۸۸ متوجه عمق و وسعت نفرت مردم شده بود. همه آنها میدانستند و میدانند که مردم علیرغم شکست انقلابشان در سال ۸۸ هنوز مترصد فرصت هستند که کل این رژیم را جارو کنند. تنش و اعتراض علیه حکومت و افشاگریهای گسترده روزانه از جنایات و وحشیگریهای رژیم اسلامی از سوی اپوزیسیون و معترضین به حکومت و وجود یک صف اعتراضی علیه این حکومت، در سطح افکار عمومی بین المللی تصویر دیگری از ایران را نشان میداد و این یک فاکتور مهم در تفاوت ایران مثلاً با کره شمالی است.

تاثیر تحریمها و ایزوله شدن بین المللی بعلاوه درگیری روزانه مردم، کارگران و اعتصابات گسترده بعلاوه اعتراضات زنان و بی توجهی به قوانین اسلامی نظیر حجاب اسلامی، وجود یک قشر وسیع دانشجو و جوان منتقد و ناراضی در ایران جمهوری اسلامی را با چالش های روزانه و نگرانی از به میدان آمدن دوباره میلیونی مردم در ایران مواجه کرده است. این فاکتورهای

جهانی و داخلی چنان کارگر شده بود که بیت رهبری و سپاه ناچار به عقب نشینی شدند. اما این عقب نشینی با مدیریت این دو ارگان در راس سیاست گذاری جمهوری اسلامی قرار است در دو بعد داخلی و خارجی به شکل نیم کلاج اتفناق بیفتند. آنها نمیتوانستند و نمیتوانند نتیجه عقب نشینیشان رضایت دادن به تمام خواسته های غرب و رضایت دادن به قدرتگیری جناح رقیب در داخل یعنی خاتمی و رفسنجانی باشد.

استراتژی آنها این بود و هست که با عقب نشینی نیم کلاج بتوانند زمینه قدرت گیری کسی مثل روحانی را فراهم کنند که هم قابل کنترل باشد و هم بتواند رابطه جمهوری اسلامی باغرب را تا حد لازم تعدیل نماید. این سیاست مدیریت شده قرار است جمهوری اسلامی را از تنگنای کنونی خارج کند و برای ادامه پروژه های بعدی سپاه و بیت رهبری وقت لازم بخرد. رفسنجانی و اصلاح طلبان هم در این نگرانی سپاه و خامنه ای که جمهوری اسلامی در معرض خطر نابودی است و باید راه نجاتی پیدا کنند، شریک بوده و هستند. اما روش و سیاست و استراتژی آنها بر حفظ رژیم متفاوت است. تنها اشتراك اصلی و پایه ای آنها حفظ رژیم است.

این بار اختلاف دولت روحانی شبیه اختلاف دولت احمدی نژاد با خامنه ای نیست. اختلاف روحانی و رفسنجانی با پشتیبانی اصلاح طلبان با خامنه ای، پایه ای تر و جدیتر و استراتژیک تر است. احمدی نژاد مهره سپاه و مرید خامنه ای بود اما به هر درجه ای که میخواست خودش باشد و او هم سیاستی را با اراده دولتش عملی کند در پروسه کار دولت متوجه شد با مانع و امر و نهی

سپاه و بیت رهبری مواجه میشود. زیرا از نظر آنها احمدی نژاد باید نقش همان مرید و بچه پرور را در مقابل دیگران بازی کند نه در مقابل بیت رهبری و سپاه. اما اختلاف رفسنجانی و روحانی با خامنه ای و سپاه پاسداران اختلاف در روش و سیاست اداره حکومت و استراتژی حفظ حکومت است.

## دو استراتژی و دو سیاست برای حفظ جمهوری اسلامی!

خامنه ای و سپاه پاسداران و نیروهای بسیج و دستگاه امنیتی رژیم همراه بخشی از آخوندها همچنان میخواهند بر پایه جنبش اسلام سیاسی و فلسفه ای که این رژیم بر آن بنا شده است، جمهوری اسلامی را حفظ کنند. سیاست "نرمش قهرمانانه" آنها یا به زبان بنی بشر امروز عقب نشینی آنها در مقابل رقبایشان قرار است به همین استراتژی خدمت کند و از چهار چوبهای تعیین شده بیت رهبری و سپاه خارج نشود. آنها علیرغم این عقب نشینی محدود میخواهند رژیم اسلامی را به عنوان سیستم و نظامی که ضد غرب و تقویت کننده جریانات اسلامی هم سنخ و هم جنشی خود در منطقه و جهان است، را همچنان در صدر اولویت خود داشته باشند. این سیاست یکی از تبعاتش این بوده و خواهد بود که جریانات تروریست اسلامی را با تمام قدرت حمایت کنند و با اتکا به آنها از رقبای خود کسب امتیاز کنند. این سیاست برای حکومت اسلامی قرار است اعتبار و نیرو بخرد و قرار است تحمیت کند و به زخم تاریخی فلسطین و اسرائیل نمک پاشیده و برای لشکر حزب الله جوانان آماده

عملیات انتحاری فراهم کند و در سوریه برای حفظ اسد در قدرت با تمام توان تلاش کنند و ...

یکی دیگر از وجوه این سیاست همان دسترسی به بمب اتمی است که تا جهان را غافلگیر کرده و ناچار به پذیرش جمهوری اسلامی در باشگاه دارندگان سلاح هسته ای کنند.

اما استراتژی سیاسی رفسنجانی و روحانی به سیاستی سواي استراتژی خامنه ای و سپاه تبدیل شده است. رفسنجانی متوجه شده است که پروژه دستیابی به سلاح اتمی دور از چشم غرب غیر ممکن شده است و این خط قرمز غرب است. این جناح ناچاراً به این قناعت رسیده اند حالا که نفوذ دستگاه های اطلاعاتی و جاسوسی غرب و اسرائیل این امر را غیر ممکن کرده است باید به همان انرژی هسته ای با غلظت پایین رضایت داد.

بر این اساس رفسنجانی و روحانی تلاش میکنند در میان دو استراتژی غرب و خامنه ای استراتژی سومی را به اسم "تدبیر و امید" پیش ببرند. استراتژی غرب و یا دقیقتر استراتژی آمریکا و اسرائیل، لغو کل پروژه هسته ای جمهوری اسلامی و استحالته قدم به قدم و کامل این رژیم است. پروژه خامنه ای و سپاه هم ادامه ضدیت با غرب و دسترسی به سلاح هسته ای است.

دولت روحانی و رفسنجانی برای رسیدن به استراتژی خود ناچار هستند که از یک طرف پروژه های سازش با غرب را به تائید خامنه ای برسانند که از تعرض مخالفین داخلی آن بکاهد و از طرف دیگر غرب را قانع کند که اگر با سیاست آنها راه نیابند اوضاع بدتر خواهد شد و جناح "تندرو" دوباره سکان سیاست خارجی را در دست خواهد گرفت.

با نگاهی به صحنه سیاست خارجی دوران روحانی متوجه میشویم که نه اوپاما و نه روحانی و رفسنجانی میدان مانور زیادی ندارند. هشدارهای

وزارت امور خارجه آمریکا به متحدین اروپایی خود که مرتب تاکید میکنند هنوز وقت عقد قرار دادهای اقتصادی با ایران نرسیده است و نباید عجله کرد از يك طرف و تشویق دانشگاهیان از جانب روحانی که بیايند از قرار دادهای ژنو دفاع کنند و مخالفین این قرار داد را عده ای بیسواد خواندن و ... از طرف دیگر ناشی از تنگناها و محدودیتهای این استراتژی سوم است.

## نتیجه استراتژی جدید دولت روحانی شکست یا پیروزی!

روحانی و رفسنجانی تا وقتی که نتوانسته اند در سیاست داخلی دست بالا پیدا کنند و تا هنگامیکه نتوانسته اند نقش سپاه و بیت رهبری را در تعقیب سیاست و استراتژی خود حاشیه ای کنند، امکان پیروزی برگشت ناپذیر در اجرای سیاست خود را ندارند. به همین دلیل پیشرویهایی تا کنونی سیاست خارجی دولت روحانی کاملاً شکننده و برگشت پذیر است. زیرا در داخل ایران هنوز قدرت اصلی در دست سپاه پاسداران و مدیریت اصلی سیاست نظام اسلامی در دست خامنه ای است. رفسنجانی به عنوان آرشیوتکت جمهوری اسلامی از روز اول تا کنون بدون تائید خمینی و بعداً خامنه ای نتوانسته است هیچ بنایی از این نظام را معماری کند. امروز هم با همان سیاست میخواهد نقش و سیاست دیگری که متفاوت از سیاست خامنه ای است را به تائید خود خامنه ای برساند. بیت رهبری و سپاه پاسداران و نیروهای مطیع خامنه ای هم از خطر آینده این مهره اصلی نظام برای خود آگاه هستند. دلیل اصلی رد صلاحیت رفسنجانی برای کاندید شدن ریاست جمهوری از همین سیاست ناشی شد.

بنابر این اکنون باید روشن باشد که سیاست خامنه ای و

## شماره حساب و تلفن تماس برای کمک مالی

کمک مالی خود را میتوانید آنلاین از هر جای دنیا با مراجعه به سایت زیر (از طریق paypal) ارسال کنید. لطفا قید کنید که کمک ارسالی شما برای کانال جدید است.  
<http://www.countmein-iran.com>

### سوئد:

Sweden, Post Giro: 639 60 60-3  
 account holder: IKK

برای کمک مالی به کانال جدید در سوئد همچنین میتوانید با فواد روشن با شماره تلفن ۰۷۰۸۲۷۱۴۵۳ تماس بگیرید، تا با دادن شماره حساب خود اتوماتیک هر مقدار که مایل باشید از حساب شما برداشته شود.

### آلمان:

583657502 Germany, Rosa Mai, Konto. Nr.:  
 Bankleitzahl: 37010050, Post Bank

### کانادا:

, Scotiabank Canada, ICRC  
 Dixie Rd, Mississauga, L4W 2R1 4900  
 Account #: 84392 00269 13

### هلند:

Bank: RABOBANK, Darande hesab: FVIVN  
 Shomare hesab: 15 13 50 248  
 Adres: EINDHOVEN  
 IBAN No: NL74 RABO 0151 350 248

### آمریکا:

Bank of America  
 277 G Street, Blaine, Wa 98230  
 phone # 1-360-332-5711, Masoud Azarnoush  
 Account number : 99 - 41581083  
 wire: ABA routing # 026009593  
 swift code : BOFAUS3N

شماره حساب انگلیس ویژه کمک از انگلیس  
 و از هر کشور دیگر:

England, Account nr. 45477981  
 sort code: 60-24-23, account holder: WPI  
 , Bank: NatWest branch: Wood Green  
 81 4779 IBAN: GB77 NWBK 6024 2345  
 NWBK GB 2L BIC:

سوآلی دارید میتونید با شماره های زیر تماس بگیرید:  
 از اروپا: سیامک بهاری: ۰۰۴۶۷۳۹۸۶۸۰۵۱  
 کانادا و آمریکا: فاتح بهرامی: ۰۰۱۴۱۶۷۲۹۷۲۵۷  
 مصطفی صابر: ۰۰۱۶۰۴۷۳۰۵۵۶۶  
 از ایران: عبیل گلپریان ۰۰۳۵۸۴۰۵۷۵۸۲۵۰

## دولت روحانی جنگ جناحها و روند توافقات هسته ای با غرب

نجات بدهد.

### جدال جناحهای رژیم اسلامی جدی تر خواهد شد

قدم بعدی رویارویی تند جناحهای رژیم اسلامی موضوع انتخابات برای مجلس شورای اسلامی است. هر کدام تلاش میکنند برای پیشبرد سیاست خود جناح مقابل را از مجلس بیرون کنند. اما در نهایت این جدال، نیروی سپاه و سرکوب خشن تر و بیرحمانه تر مخالفین با اتکا به نیروهای امنیتی و قوه قضائیه تنها راهی است که جمهوری اسلامی در پیش میگیرد.

توافقات هسته ای اگر بخواهد از محدوده تعیین شده سپاه و بیت رهبری فراتر برود با اقدام تند مجلس و قوه قضائیه مواجه خواهد شد. امری که تا کنون هم با عکس العمل تند شریعتمداری و شرکا و یا عکس العمل باندهای "تندرو" و رهبران سپاه روبرو شده است. به همین دلیل نه روحانی امکان و توان پیشبرد این پروژه را تا انتها دارد و نه غرب به عقب نشینی محدود فعلی رضایت میدهد. زیرا هر دو از اهداف و استراتژی یکدیگر مطلع هستند و منافع دراز مدت آنها اجازه نمیدهد که یک طرف تسلیم خواست طرف مقابل بشود. بنابر این باید منتظر ادامه و حتی اوج یک دور دیگر از جدال غرب با جمهوری اسلامی بود.

آنچه که مشخص است، این روند نزدیکی به غرب و توافقات ژنو و... با تند پیچ ها و تنش های فراوان روبرو خواهد شد. وقتی رئیس جمهور یک حکومت مصاحبه مستقیمش با یک ساعت تاخیر پخش میشود و ظاهرا دعوا بر سر مجری و سوال کننده است تا دعوای پنهان و

سپاه پاسداران و نیروهای این جبهه این است که عقب نشینی جمهوری اسلامی در مقابل غرب باید محدود و کنترل شده در چهار چوب سیاست و استراتژی خامنه ای و سپاه پاسداران باشد. آنها نمیخواهند اجازه نمیدهند که دولت در مقابل غرب تا آن حدی عقب بنشیند که کل فلسفه پروژه هسته ای و استراتژی جنبش اسلام سیاسی و ضد غربیگری این جنبش زیر سوال برود.

رفسنجانی و روحانی با علم به بن بست اقتصاد و سیاست و فرهنگ در جمهوری اسلامی، و با علم به خطر فروپاشی اقتصادی و شورهای اجتماعی غیر قابل کنترل در جامعه، تلاش میکنند راه سازش و معامله با غرب را هموار نمایند که مانع متلاشی شدن کل رژیم اسلامی بشوند. زیرا فکر میکنند تنها راه حفظ نظام اسلامی و دست بالا پیدا کردن جناح خود در سیاست ایران این است که دروازه های غرب را به روی خود باز کنند. از این راه یعنی چراغ سبز نشان دادن به غرب تلاش میکنند توجه مردم ایران و غرب را به خود جلب نمایند.

اما در مقابل این سیاست، سپاه پاسداران و بیت رهبری میدانند نه غرب و نه مردم ایران به این حد از عقب نشینی در داخل و خارج رضایت نمیدهند و با فاصله گرفتن از فلسفه وجودی جمهوری اسلامی یعنی اسلام سیاسی ضد غربی، کل این نظم موجود زیر پایش خالی و متلاشی میشود.

بنا بر فاکتورهای فوق و بنابه بن بستهای موجود و تعادل قوای جناحهای رژیم اسلامی نه سیاست و استراتژی رفسنجانی و روحانی شانس پیروزی دارد و نه ادامه سیاست سپاه و بیت رهبری میتواند رژیم را از این بن بست

## بسوی حکومت جهانی؟

است.

من اکثر امضا کنندگان بیانیه را نمی‌شناسم. اما برخی اسامی آشناست. برای نمونه یکی از آنها میشل روکار نخست وزیر فرانسه در دوره میتران است. یکی دیگر ژوزف استیگلیتز اقتصاد دانی است که جایزه اقتصاد نوبل را گرفته و قبلاً بطور رسمی اقتصاد دان کلیدی بانک جهانی بود که بیشتر متمایل به اقتصاد کینزی است. "فرناندو هنریک کاردوسو" دو دوره رئیس جمهور برزیل از حزب سوسیال دموکرات برزیل بوده است و سیاست اقتصادی اصلی او خصوصی سازیها و باز گذاشتن دست سرمایه داری بازار آزاد بود. بقیه نیز نقشهای متفاوت و بعضاً کلیدی در شکل دادن به نظام بازار آزاد داشته اند. بنابراین روشن است که این "روشنفکران جهانی" از شخصتهای عمدتاً لیبرال و نسبتاً کلیدی نظام موجود در کشورهای مختلف بوده اند. اکنون نیز کاری که می‌خواهند بکنند اینست که نظامشان را به قول خودشان با یک رفورم از "بحران همه جانبه" و لاعلاج نجات دهند.

بیانیه آنها با این هشدار شروع میشود: "جهان در برابر بحران های جهانی بی سابقه ای قرار گرفته است. ته کشیدن منابع طبیعی، آسیب به تنوع زیستی، ترکیدن حباب های مالی و ورشکستگی بانک ها، غیرانسانی شدن نظام اقتصادی، سقوط اجتماعی، بالا رفتن نابرابری ها و گسترش زندگی موقتی، تشدید تحمل ناپذیری و انکار نخبگان سیاسی، قحطی و کمبود ... و بعد به یک بن بست اشاره میکنند: "اکنون دیگر افشای نتایج منفی جهانی شدن، سرمایه داری، فئاتیسم و یا توهم شکل دادن به یک برنامه و یا مدل برای جامعه بیهوده است... و بعد نتیجه میگیرند که: "اکنون دیگر اصلاحات در ابعاد جهانی

و تغییرات ضروری پیوسته باهم، اجتناب پذیر است. منطق این شیوه نگرش از آنجایی اهمیت پیدا می کند که مسایل و مشکل ها در پیوند درونی با هم هستند و به یک «بحران همه جانبه» دامن زده اند و جهان را با «فاجعه چند جانبه» روبرو کرده اند..."

بله روشن است. سخن از بحران همه جانبه و فاجعه چند جانبه و امثال اینهاست. اگر کسی بحثهای کمی مفصل تر برخی از این جماعت را دنبال کند متوجه میشود که اینها طیفی از شخصیتهایی هستند که عمق بن بست سرمایه داری در قرن بیست و یکم را دیده اند.

راه حلی که اینها برای نجات سرمایه داری ارائه میدهند "حکومت جهانی" است که سازمان ملل در راس آن قرار داشته باشد. آنها نمیگویند حکومت جهانی حکومت چه کسی است و چه تفاوت اساسی با حکومتهای موجود دارد و چرا میتواند معضلات و مشکلاتی را که "در پیوند با هم هستند" حل کند. روشن است که این جماعت تغییری در آرایش طبقاتی نمیخواند بدهند. طرحی برای تحولی در جایگاه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بخشهای مختلف مردم نمیخواهند ایجاد کنند. در واقع جوهر و کنه فراخوان این ها اینست: پیش بسوی حکومت جهانی سرمایه داران! حرف اصلی و صریحاً بیان نشده اینها اینست که دوره دولت - ملتها سپری شده و سرمایه داری باید از دولتهای کشوری و ملی به "دولت جهانی" عبور کند تا بتواند در برابر انقلابات و فورانهای اجتماعی مقاومت کند.

بنظر این جماعت این تنها راه نجات نظام سرمایه است. بنظر من اینها به اندازه کافی تیزبین هستند که تناقضات اساسی و روند گریزناپذیر نابودی نظامشان

را باز کنند. حتما در قدم اول جدی گرفته نخواهند شد. اما روند اوضاع این بحث را بسیار جدی تر از این روی میز کل طبقه سرمایه دار جهانی خواهد گذاشت.

بهر رو این میدانی است که میتواند فضایی برای دخالتگری بیشتر مارکسیستها و نیروهای چپ را باز کند و صورت مساله اصلی جهان کنونی یعنی حاکمیت یک اقلیت یک درصدی را در سطحی رسمی جلوی صحنه بیاورد. جنبش ۹۹ درصدی ها نشان داد که کل حاکمیت سرمایه برای میلیونها نفر زیر سوال جدی است و در سطح جهان میلیونها نفر حاکمیت اقلیت سرمایه دار را دیگر نمیپذیرند. اینجا جایی است که شیخ کمونیسم و مارکس بار دیگر بر فراز جوامع به حرکت

را میزنند. و خیلی هایشان در دوره بازنشستگی دیگر گرفتار مشغله های کوتاه نگرانه معمولی و رقابتهای انتخاباتی و حرفهای دهن پرکن برای جذب رای نیستند و در نتیجه واقعیت ها را بهتر از سران کنونی دولتها می بینند. به همین دلیل این بیانیه از این نظر مهم است و حقایق را رو میکند که موضوع بحث دهه های آتی خواهد بود. بطور واقعی مساله محیط زیست و امثال اینها مشغله اصلی اینها نیست. بلکه حکومت جهانی سرمایه است که قرار است با انقلاب جهانی کارگران و مردم جهان علیه سرمایه و تعرضات سرمایه داری به زندگی بشریت، از قبل ایجاد آمادگی کند. این لب کلام این جماعت است.

اما میتوان نشان داد که این راه حلی برای بن بست سرمایه نیست. همانگونه که تشکیل ائتلاف هایی نظیر "اتحادیه اروپا" و "تفتا" بحران سرمایه داری را کاهش نداد، حکومت جهانی سرمایه هم حتی اگر فرض کنیم که عملی باشد که نیست، معضلات اساسی سرمایه داری را بهیچوجه حل نخواهد کرد.

سرمایه داری تناقضات اساسی و مهملکی برای پذیرش این رویکرد و حتی بحث در مورد آن دارد که خیلی زود خود را نشان خواهد داد. به همین دلیل وقتی یکی دو دهه پیش بحث گلوبالیزاسیون مطرح شد، معلوم بود که همزاد سیاسی گلوبالیزاسیون اقتصادی، گلوبالیزاسیون سیاسی است. سرمایه اگر جهانی است حکومت سرمایه نیز باید جهانی باشد. اما هیچ سیاستمدار و ایدئولوگ بورژوازی جدی جرات نکرد پا در این میدان بگذارد. زیرا طرح آن نیز کشاکشها و تضادهای اساسی ای را دامن میزد. اما اکنون به دلایلی که اشاره شد شماری از این سیاستمداران خود را ناچار دیده اند که سر بحث

در آمده است. بی دلیل نیست که کتابهای مارکس دوباره در لیست پرفروش ترین ها قرار گرفته است. اخیراً دانشگاه ایندیانای بلومینگتن در آمریکا یک نظر سنجی انجام داد با این عنوان که "با نفوذترین و تاثیر گذارترین دانشمند تاریخ" کیست. و این کارل مارکس بود که در میان همه فلاسفه و دانشمندان و اقتصاددانان جهان مقام اول را بعنوان پرنفوذترین دانشمند همه اعصار به خود اختصاص داد. در واقع ما کمونیستها و مارکسیستها تنها جریانی هستیم که حرفهای روشنی در مورد بن بستها و تناقضات لاعلاج سرمایه داری داریم و باید فعلا نماند به این بحث وارد شویم. ۶ فوریه ۲۰۱۴

**ما آن گرایشی در جنبش کارگری هستیم که طبقه کارگر را صاحب صلاحیت و موظف به دخالت اجتماعی در مقیاس وسیع، در قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ایدئولوژی میداند و میخواهد کارگر در قامت ارائه کننده آلترناتیوی برای کل جامعه بشری ظاهر شود. افق، نقد اجتماعی، تئوری، اتحاد برای انقلاب اجتماعی از نظر ما مهم است، همانطور که افزایش دستمزد، بیمه بیکاری، آزادی اعتصاب و متحد شدن برای بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی اقشار کارکن جامعه در هر مقطع برای ما مهم است. هر یک از این وجوه مبین بعدی از حیات و مبارزه و ابراز وجود طبقه کارگر است و از نظر ما قابل تفکیک و قابل چشم پوشی نیست. تمام آن گرایشات اجتماعی، اعم از کارگری و غیر کارگری که این کلیت را میشکند، که انقلاب اجتماعی را از کارگر و کارگر را از انقلاب اجتماعی دور نگاه می دارند، باید زیر انتقاد ما باشند.**

**منصور حکمت - مبانی و چشم اندازهای حزب کمونیست کارگری - تیرماه ۱۳۷۱، کارگر امروز**

**تلفن تماس با حزب در خارج از کشور**

**اصغر کریمی، دبیر کمیته خارج**

۰۰۴۴۷۷۲۵۱۸۱۷۹۲

**تلفن تماس با حزب از ایران**

**شهاب دانشفر: دبیر کمیته سازمانده**

۰۰۴۴۷۷۷۹۸۹۸۹۶۸

# یادداشت‌های هفته

حمید تقوایی

## انقلاب ۵۷ چگونه پیروز میشود!

انقلابی که با قیام بهمن ۵۷ رژیم سطنتی را سرنگون کرد چه بود و چرا به شکست انجامید؟ این انقلاب نه آنطور که جمهوری اسلامی ادعا میکند اسلامی بود و نه برخلاف نظر سلطنت طلبان "توطئه اجانب برای براندازی شاه". انقلاب بهمن انقلاب کارگران خارج محدوده نشین، تشکیل شوراها در کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و ادارات، اعتصاب با شکوه کارگران صنعت نفت، قیام بهمن، و تظاهرات عظیم زنان علیه حجاب در اولین هشت مارس بعد از قیام بود. در برابر این سیر واقعی انقلاب، خمینی و ارتحال و کنفرانس گوادلوپ و دهه فجر و تسخیر سفارت و یورش به دانشگاه‌ها و کردستان قرار میگیرد. این تاریخ ضد انقلاب است. هم جمهوری اسلامی، و هم سلطنت طلبان، هر سال در سالروز قیام بهمن تلاش میکنند تا این تاریخ را برجسته کنند و بیای انقلاب بنویسند. یکی از این

تحریف اسلامیت انقلاب را نتیجه میگیرد و دیگری بیهودگی و نامطلوب بودن انقلاب را. اما انقلاب بهمن در امید و آرمان و آرزوی توده‌های زن و جوان و کارگری که بخش اعظمشان در سال ۵۷ هنوز زاده نشده بودند، زنده است. نسلی که میباید با انقلابی عظیمتر و عمیق تر از ۵۷ جمهوری اسلامی را بزیر بکشد و وظیفه ناتمام انقلاب بهمن را به فرجام برساند. انقلاب بهمن به شکست کشیده شد به این دلیل که خیابان، تظاهرات‌های توده‌ای، اعتصاب نفتگران، شوراها، و قیام بهمن در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی نمایندگی نشد. حزب و نیروی سیاسی‌ای که انقلاب را نمایندگی کند در صحنه نبود. آیا امروز چنین نیروی هست؟ آری، هست. به حزب کمونیست کارگری پیوندید!

## دستان خون آلود و مواضع ظریف!

"سوریه به مکانی برای رشد و تقویت افراط گرایی و خشونت تبدیل شده است و همه باید مبارزه با این پدیده شوم را در دستور کار خود قرار دهیم چرا که این موضوع به نفع همه خواهد بود."

محمد جواد ظریف وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی

این سخنان جناب ظریف علیه "افراط گرایی و خشونت" همان اندازه میتواند اعتبار داشته باشد که اظهار نظر گوبلز علیه نژاد پرستی! حکومتی که کشتار تابستان ۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای دوره خاتمی را در کارنامه اش دارد، و تنها در همین دوره رئیس جمهور "تدبیر و اعتدال" بطور متوسط روزی چهار نفر را اعدام کرده است، خود شوم ترین پدیده است. در مبارزه علیه این پدیده شوم، آقای ظریف به‌مراه رهبر و رئیس جمهور و همه همپالکیهایش در صف مقابل مردم قرار دارند و باید برای جنایاتشان علیه بشریت به مردم ایران و جهان حساب پس بدهند.

روزی که پرونده جنایات جمهوری اسلامی در دادگاه‌های مردم گشوده شود، يك فصل قطور آن به کشتار مردم سوریه اختصاص خواهد داشت. کیست

که نداند دولت بشار اسد با کمک‌های بیدریغ و همه جانبه مالی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی قادر شد مردم بی‌باخته سوریه را از زمین و هوا، با تکی تیراندازها و هلیکوپترهای مسلسل دار و توپ و تانک و بمب‌های شیمیائی و بشکه‌ای، درهم بکوبد و نهایتاً شرایطی فراهم کند که نیروهای جنایتکار اسلامی وابسته به عراق و ترکیه و القاعده نیز بجان مردم بیفتند و فاجعه‌ای بی‌افزینند که امروز شاهد آن هستیم. در حمام خونی که در سوریه براه افتاده است همه نیروها و دولت‌های ارتجاعی منطقه دخیل اند اما دولت اسد، حکومت جمهوری اسلامی، و دولت روسیه متهمین درجه اول هستند!

جنایات این دولتهای ارتجاعی با موضع‌گیریهای لفظی علیه خشونت و افراط گرایی و غیره پاک شدنی نیست. این روزها مقامات دولت "چهار اعدام در روز" خیلی تلاش میکنند که گذشته خونبارشان را زیر فرش کنند و سلیم النفس و میادی آداب به نظر برسند، اما کمی دیر شده است! دستان خون آلودشان جایی برای موضع‌گیریهای های ظریف باقی نمیگذارد!

"همه با هم برابرند" این جمله را در اعلامیه حقوق بشر و قانون اساسی خیلی از کشورها میتوانند پیدا کنید. اما زندگی واقعی يك "تبصره کوچک" به این برابری اضافه کرده است: همه با هم برابرند... مگر ملیت، مذهب، نژاد، جنسیت و ثروت متفاوتی داشته باشند!

نمونه فاحش این تبصره جمهوری اسلامی است که در آن رسماً و قانوناً زن با مرد، مسلمان با غیر مسلمان، و شیعه با سنی و بهائی برابر نیست، بی‌خدا کافر و مرتد و خونش حلال است و مهاجر افغانی هم اصلاً آدم حساب نمیشود!

ممکن است بگوئید جمهوری اسلامی استثنا است. ممکن است بگوئید در "ممالک متمدنه"، در منشور حقوق (بیل آو رایتر) ایالات متحده آمریکا و یا قانون اساسی فرانسه صریحاً برابری همه شهروندان "صرف نظر از مذهب و نژاد و جنسیت" برسمیت شناخته شده است. ممکن است بگوئید اگر در این کشورها عملاً سیاهپوست با سفید پوست برابر نیست، زنان حقوق کمتری از مردان دارند و "خارجیها" و "مهاجرین" شهروندان درجه دوم محسوب میشوند اینها همه غیرقانونی است و اشکال در عملکرد دولتهاست و نه از قوانین!

اما ردپای این تفاوت بین حقوق کاغذی و واقعیت را در همین قوانین میتوان یافت: نابرابری فاحش میان ثروت يك درصدیها و فقر نود ونه

درصدیها، و استثمار و بهره‌کشی‌ای که موجد این نابرابری است، هیچ‌جا و در هیچ قانون و بیانیه و سند رسمی دولتی و بین‌المللی منع نشده است. بردگی ممنوع اعلام میشود اما شکل امروزی بردگی یعنی نظام بردگی مزدی برسمیت شناخته میشود.

بر روی کاغذ اعلام میکنند انسانها برابر بدنی می‌آیند. این يك دروغ بزرگ است. در جامعه سرمایه‌داری انسانها برابر متولد نمیشوند. فرزند بیل گیتز سرمایه‌دار مالتی میلیاردر آمریکائی و فرزند محمد بوعزیزی، کارگر دستفروش تونس‌ی که با خودسوزش اش مشعل انقلابات منطقه را روشن کرد، برابر بدنی نمی‌آیند. نظام سرمایه‌داری از همان روز تولد مهر تبعیض و نابرابری فاحش و عمیقی را بر پیشانی آنها کوبیده است. و اساس مساله و ریشه همه نابرابریها همین است.

اخیراً اعلام شده است که ثروت ۸۵ نفر از سرمایه‌داران دنیا برابر است با دارائی نیمی از مردم جهان. تبعیض مذهبی و ملی و قومی و نژادی و جنسیتی را لازم دارند تا ثبات و امنیت امثال آن ۸۵ نفر را حفظ کنند، تا آن سه و نیم میلیارد نفر را به تمکین و تسلیم به این نابرابری مدّش وادار کنند. بردگی مزدی و "مالکیت مقدس" سرمایه‌داری را کنار بگذارید جایی برای جنسیت و نژاد و ملیت و مذهب مقدس نیز باقی نخواهد ماند! نه در زندگی واقعی و نه بر روی کاغذ!



**WE STILL NEED MARX**  
**TO CHANGE THE WORLD**

حزب کمونیست کارگری ایران  
Worker-communist Party of Iran  
www.wpiiran.org

## نقد مارکسیستی بیانیه جهانی حقوق بشر (بخش آخر)

مصطفی صابر



پاسخ گرفت. معلوم نیست اگر این جنبش‌ها نبودند در همان آمریکا چه بلایی سر "بشر" و همان حقوق‌ناچیزش آورده بودند.

البته مک کارتیسم فقط یک مثال است. نمونه دیگر و متاخر، اوضاع اوائل دهه ۹۰ همزمان با سقوط شوروی و دوره عروج "نظم نوین جهانی" است که ما با

چشمان خود دیدیم که برای چند سال چه فضای سنگین و خفقانی در همان اروپا برقرار کرده بودند. یا دوره پس از جنایت یازده سپتامبر تحت لوای "جنگ علیه ترور" دیدیم چگونه دولت پلیسی بورژوازی و همان مبانی مک کارتیسم را جهانی کرده اند. و باز میخواهم یادآوری کنم که اگر

جنبش ضد گلوبالیزاسیون، جنبش عظیم ضد جنگ آمریکا بر علیه عراق و بالاخره انقلابات کمونیستها نیست؟ جنایات در

ویتنام را جز با همان اهداف پشت بیانیه حقوق بشر میتوان توضیح داد؟ آیا همان سیاستی که پشت بیانیه حقوق بشر و مک کارتیسم بود، یعنی مقابله با "خطر شوروی"، دقیقاً همان سیاست

پشت کودتای ۲۸ مرداد و شاه و پینوشه و دهها نمونه دیگر و حتی مبنای حمایت از خمینی و سرکوب انقلاب ۵۷ و افسار باز کردن از جریان اسلامی در دوره

بعد نبود؟ در واقع اگر زورشان میرسید چه بسی به وقت خودش مک کارتیسم را عیناً در اروپا هم پیاده میکردند. اما احتمالاً به

دلیل قدرت اجتماعی و تاریخی چپ و شکست مفتضحانه فاشیسم و راست افراطی نمی

توانستند شکل دیگری از آنرا در هیبت مک کارتیسم برگردانند. در خود آمریکا هم مک کارتیسم با وجود اینکه به ناسیونالیسم و

میهن پرستی آمریکا تکیه داشت سرانجام در اثر مقاومت و اعتراض جامعه در اواخر دهه ۵۰ میلادی به افول گرایید و

دمکراتها یواش یواش از آن برآنت جستند و سپس با یک موج برگشت اعتراضی در دهه ۶۰ و ۷۰ نظیر جنبش‌های حقوق مدنی، ضد جنگ ویتنام، انقلاب جنسی، برابر طلبی زنان و

غیره که اتکاء شان طبقه کارگر و جنبش‌های ضد تبعیض بود

میگرفت. خلاصه آنکه صدها نفر را زندان کردند، هزاران نفر را بیکار و اخراج کردند و به خاک سیاه نشانند. از جمله خیلی از نویسندگان و هنرمندان و دانشمندان و وکلا و اساتید دانشگاه و فعالین سیاسی و کارگری را به جرم "سرخ" بودن عملاً از زندگی ساقط کردند. در واقع یک "۳۰ خرداد" و "انقلاب فرهنگی" به سبک آمریکایی را برای نزدیک یک دهه بر جامعه حاکم کردند.

اما این مک کارتیسم دقیقاً روی دیگر سکه بیانیه جهانی حقوق بشر بود. اگر قرار بود بیانیه حقوق بشر دست آمریکا و غرب را در مقابل با "خطر سرخ" تقویت کند، خوب ابتدا باید این خطر را در خود آمریکا ریشه کن کرد که آنوقت یک حزب کمونیست نسبتاً قوی و پرنفوذی داشت. مرغ پخته هم میتواند ببیند که چطور انگیزاسیون فاشیستی دوره مک کارتیسم بسیاری از "حقوق برابر" بیانیه جهانی بشر (و همینطور قانون اساسی خود آمریکا) را عملاً نقص میکند. اما همین امروز حقوق دانانی هستند که میتوانند با توسل به همین بیانیه جهانی حقوق بشر و مقدسات بی چون و چرای بورژوازی، نظیر "امنیت ملی"، به شما "اثبات" کنند که آن کارها لازم و مشروع و مطابق روح بیانیه جهانی حقوق بشر بوده است. میدیا و آکادمی نوکر هم حاضر آمده است تا برای اینگونه توجیحات، مهندسی افکار کنند و حتی امثال "تی پارتی" راه بیندازند. چنانکه همین امروز هم هنوز برخی دستاوردهای مک کارتیسم سر جایش باقی است و نه فقط کنسرواتوهای آمریکا آنرا نمایندگی میکنند، بلکه دارید می بینید که دولت اوبامای دمکرات دارد همان

ضامن اجرایی همین درجه از برابری حقوقی و حفظ آن، اساساً محصول توان و قدرت اجتماعی کارگر و چپ در جامعه بوده و هست، نه خود بورژوازی.

اجازه بدهید چند مورد مشخص را در همین رابطه یادآور شوم. چنانکه قبلاً گفتیم این بیانیه بعنوان پرچم سیاسی غرب در برابر بلوک شرق در جریان جنگ سرد مطرح شد.

جالب است که در همان اواخر دهه ۴۰ میلادی قرن گذشته وقتی مرکب این سند خشک نشده بود، در خود آمریکا جریان مک کارتیسم در حال عروج بود. دوره ای که تحت ریاست جمهوری دمکرات ترومن (که اگر ذره ای عدالت در جهان بود باید بعنوان بزرگترین جنایتکار جنگی تمام دوران شناخته میشد) و به

ابتکار سناتور جمهوری خواه جوزف مک کارتی، یعنی با دست در دست هم گذاردن دو حزب حاکم بر آمریکا، به اوج رسید.

یک دوره سیاه ارباب و پاکسازی سیاسی و فرهنگی، بشدت دست راستی و ناسیونالیستی، ضد کمونستی و ضد بشری. برای مثال، تقریباً از هر ۵ کارمند

آمریکایی یک نفر به کمیسیون های سین جیم "سیا" فراهخوانده شدند تا وفاداری خود به "میهن" را اثبات کنند یا به کمونیست بودن خودشان اعتراف نمایند و یا

همکاران کمونیست خود را لو بدهند. یا مثلاً رهبران و فعالین اتحادیه های کارگری باید قسم نامه هایی را امضاء میکردند که هرگز کمونیست نبوده اند! البته

مساله فقط به کمونیست بگیری محدود نبود. داشتن تمایلات همجنسگرایی هم برای مثال مورد تحقیق و تفحص سازمان سیا و یا موسسات تحقیق خصوصی که برای ارگانهای دولتی کار میکردند قرار

بدرجه ای ناقص و محدود از برابری طلبی بورژوازی است که حتی اگر این نوع برابری طلبی در کامل ترین تعبیرش و خوب هم اجرا شود، نهایتاً شمره ای جز حاکمیت تمام و کمال سرمایه داری و نهایتاً تشدید نابرابری ها نخواهد داشت. برابری طلبی حقوقی بورژوازی بنا به طبیعت خود و به ناگزیر میل به نقض شدن و بی اعتبار شدن در عمل دارد. بنا به همه این ملاحظات

انترناسیونال: چه عاملی موجب میشود که آن مفادی از همین اعلامیه جهانی حقوق بشر که میتواند در جهت درجه ای از برابری حقوقی باشد نیز خیلی جاها اجرا نشود و عملاً آنرا بصورت یک سند بی اعتبار درآورد؟

مصطفی صابر: در پاسخ چند نکته را باید در نظر گرفت. اول، اینکه بیانیه جهانی حقوق بشر اعتبارش را از جنبه حقوقی، و یا درجه اجرا شدنش نمی گیرد. اعتبارش سیاسی است و آنرا قبل از هر چیز از اینجا میگیرد که قدرت های بزرگ بورژوازی و مشخصاً آمریکا و غرب پشت آن بوده و هستند. دوم، همانطور که

تصویب این بیانیه بوقت خود انعکاسی از توازن معادلات سیاسی و مبارزه طبقاتی در سطح جهان بود، اجرای آن هم به هر میزان و با هر هدفی باشد

طبعاً تابع توازن قوای سیاسی و مبارزه اجتماعی است. یعنی خودش موضوع مبارزه طبقاتی و تابع جدال منافع و جنبش های گوناگون و احزاب و دولتها است.

وقتی نفع معینی در بین باشد این بیانیه مطرح میشود و زمانی هم لازم باشد به آسانی نادیده گرفته میشود. سوم اینکه بیانیه جهانی حقوق بشر همچنانکه سعی کردم توضیح دهم تعبیر

بدرجه ای ناقص و محدود از برابری طلبی بورژوازی است که حتی اگر این نوع برابری طلبی در کامل ترین تعبیرش و خوب هم اجرا شود، نهایتاً شمره ای جز حاکمیت تمام و کمال سرمایه داری و نهایتاً تشدید نابرابری ها نخواهد داشت. برابری طلبی حقوقی بورژوازی بنا به طبیعت خود و به ناگزیر میل به نقض شدن و بی اعتبار شدن در عمل دارد. بنا به همه این ملاحظات

مصطفی صابر: در پاسخ چند نکته را باید در نظر گرفت. اول، اینکه بیانیه جهانی حقوق بشر اعتبارش را از جنبه حقوقی، و یا درجه اجرا شدنش نمی گیرد. اعتبارش سیاسی است و آنرا قبل از هر چیز از اینجا میگیرد که قدرت های بزرگ بورژوازی و مشخصاً آمریکا و غرب پشت آن بوده و هستند. دوم، همانطور که

تصویب این بیانیه بوقت خود انعکاسی از توازن معادلات سیاسی و مبارزه طبقاتی در سطح جهان بود، اجرای آن هم به هر میزان و با هر هدفی باشد

طبعاً تابع توازن قوای سیاسی و مبارزه اجتماعی است. یعنی خودش موضوع مبارزه طبقاتی و تابع جدال منافع و جنبش های گوناگون و احزاب و دولتها است.

وقتی نفع معینی در بین باشد این بیانیه مطرح میشود و زمانی هم لازم باشد به آسانی نادیده گرفته میشود. سوم اینکه بیانیه جهانی حقوق بشر همچنانکه سعی کردم توضیح دهم تعبیر

بدرجه ای ناقص و محدود از برابری طلبی بورژوازی است که حتی اگر این نوع برابری طلبی در کامل ترین تعبیرش و خوب هم اجرا شود، نهایتاً شمره ای جز حاکمیت تمام و کمال سرمایه داری و نهایتاً تشدید نابرابری ها نخواهد داشت. برابری طلبی حقوقی بورژوازی بنا به طبیعت خود و به ناگزیر میل به نقض شدن و بی اعتبار شدن در عمل دارد. بنا به همه این ملاحظات

## نقد مارکسیستی بیانیه جهانی حقوق بشر (بخش آخر)

کرد. چرا که این سند چنانکه در طی این بحث سعی کردم در جزئیات نشان دهم دقیقا با این هدف نوشته شده که چهارچوبه آزادیخواهی و برابری طلبی را محدود و کور کند به عقب براند. اگر جایی مردم رعایت حقوق مطروحه به این سند را به بورژوازی تحمیل کرده اند تنها و تنها محصول مبارزه مستقل و انقلابی شان برای فراتر رفتن از چهارچوبه وافق بورژوایی و از سر راه برداشتن جریان "حقوق بشری" بوده است. بگذارید صریح بگویم، چهارچوبه حقوق بشری که این سند نمایندگی میکند حتی در مبارزه برای آزادی های سیاسی و برابری حقوقی نیز يك چهارچوبه ارتجاعی و بازدارنده است.

*انترناسیونال*: اشاره به "امنیت ملی" کردید، بیانیه جهانی حقوق بشر در قبال این نکته و کلا مساله ملت و ناسیونالیسم چه میگوید؟

*مصطفی صابر*: این سوال مهمی است که کمتر پرسیده میشود. زیرا فرض بر این است که بشر به ملت - دولتها تقسیم شده است. بقول منصور حکمت در دنیا خیابان وجود ندارد. شما را اگر از خانه تان بیرون کنند خیابانی وجود ندارد که به آن پناه ببرید. همه دنیا به کشورها، یا همان حوزه مالکیت و اقتدار و بازار داخلی این و آن بورژوازی که به نام ملت و منافع ملی حکومت می کند، تقسیم شده است. شکل دهی به جوامع بشری به صورت ملت و ملیت که ساخته و پرداخته عصر سرمایه داری و ناسیونالیسم است (برای مطالعه بیشتر به اثر منصور حکمت، "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" رجوع کنید) یکی از مهمترین و کلیدی ترین مبانی حاکمیت بورژوازی است. در عصر مدرن بیشتر از هر چیزی به اسم ملت و

تابعیت با مساله حقوق جهانشمول انسانها يك تناقض جدی و لاینحل است. این همان تناقضی است که در پاسخ به سوال قبلی و در سطحی مشخصتر به يك مصداق آن اشاره شد. دیدیم که "منافع ملی" و "امنیت ملی" صاف و ساده بالاتر از هر "حقوق بشری" است. حتی در کشورهای که این "حقوق بشر" در تبلیغات رسمی حکومت بعنوان افتخار و روش زندگی ملی تعریف شده است. تناقضی که البته ریشه در تناقض بنیادی این نوع برابری طلبی دارد که بر مالکیت طبقه سرمایه دار و محرومیت عظیم انسانهایی که مجبورند نیروی کارشان را به مالکین بفروشند بنا شده است. حل تناقض "ملی" در مقابل جهانی "بدون حل تناقض بنیادی سرمایه داری و الغای مالکیت و مناسبات بورژوایی ممکن نیست. در واقع اینجا ناگزیریم در مقابل این تناقض، فراخوان مشهور مارکس که در انتهای مانیفست کمونیست آمده را تکرار کنیم: "کارگران همه کشورها متحد شوید!"

*انترناسیونال*: بعنوان سوال آخر به اوضاع سیاسی ایران برگردیم. بیانیه جهانی حقوق بشر چه جایگاهی در سیاست ایران دارد؟ تا چه اندازه مطرح است و چه نقشی ایفاء میکند؟

*مصطفی صابر*: واضح است در جمهوری اسلامی ایران همان درجه از برابری حقوقی و حاکمیت قانون که برای مثال در کشورهای غربی به بورژوازی تحمیل شده و در بیانیه جهانی حقوق بشر آمده، نیز برقرار نیست. جمهوری اسلامی حکومت وحشی و سرکوبگر بورژوازی است که تنها به زور استبداد و اختناق و تحت بیرق اسلام و پروار کردن آیت الله های میلیاردر توانسته خود را نگه دارد. در نتیجه اجرا و برقراری همان بیانیه جهانی بشر علیرغم همه کمبودهایش بطور واقعی گامی به جلو نسبت به جمهوری اسلامی خواهد بود. اما این بلافاصله ما را با يك مساله کهنه و تاریخی بورژوازی ایران

ضروری برای حفظ حیثیت و کرامت و رشد آزادانه ی شخصیت خود را، با توجه به تشکیلات و منابع هر کشور، به دست آورد. می بینید که اینجا چطور "شخص" (سخوان بورژوا) و "امنیت و رشد آزادانه" اش بصورت ملی - بین المللی تعریف شده است. اما چه در این ماده و چه مواد دیگر تردیدی باقی نمی گذارد که دست بالا را "تشکیلات و منابع هر کشور" دارد، یعنی "بشر" در حله اول موجودی "ملی" و "کشوری" است و بعد البته به "همکاری بین المللی" هم امید دارد. درست همان وضعیتی که بورژوا در عالم واقعیت دارد. این هم دلیل دیگری که چرا این بیانیه حقوق بشر نیست، بیانیه حقوق بشر بورژوا است. ما در بررسی مواد قبلی دیدیم که چطور بیانیه جهانی حقوقی بشر مذهب مدار و خداترس، مردسالار و خانواده پرست است و حالا باید بگویم ملی گرا و ناسیونالیست هم هست. البته طرفدار مذهب و ملت خاصی نیست، بلکه اصل مذهب و "تهاد خانواده" و ملت یا همان "تابعیت" را در کنار اصل مالکیت مبنای تعریف بشر و حقوقش قلمداد میکند.

البته مساله ملت و تابعیت و تناقضات آن در بیانیه جهانی حقوق بشر خود بحث مفصل و جداگانه ای را می طلبد. برای مثال موادی هست که ناشی از مقطع تصویب این سند (یعنی بیرون آمدن از دو جنگ جهانی خانمانسوز که مبنای آن منافع "ملی" و در واقع امپریالیستی بود و همینطور مقابله با شوروی و سیاست دیوار کشیدن به دور خود) است. پرداختن به این موارد فرصت بیشتری لازم دارد. اما فعلا تاکید بر این نکته ضروری است که حتی در همان چهارچوب برابری طلبی حقوقی بورژوایی تقابل بین ملیت و

(و کشورهای "جهان سومی" نظیر ایران) روبرو میکند. در تمام تاریخ صد ساله ایران اگر جایی درجه ای از برابری حقوقی یا آزادی های سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اعتصاب و برپایی تشکل های واقعی کارگران و مردم برقرار شده تنها و تنها در دوره های کوتاه انقلابی و تلاطم سیاسی و تضعیف استبداد حاکم، به یمن اعتراض کارگران و مردم آزادیخواه و خلاصه "از پایین" بوده است. دوره هایی کوتاه و مستعجل که بورژوازی بعد از مدتی یا به زور شعبان بی مخ ها و کودتای نظامی و زیر شل سلطنت و یا به یمن قداره کشی های امثال گنجی ها و سازگاراها و حجاریان ها و دکتر سروش ها و اوباش بسیج و پاسدار حزب الله و زیر عبای آخوند ها توانسته بزند و بکوبد و اعدام کند و هر گونه تشکل و سازماندهی مستقل مردم را در هم شکند و "نظم" را برقرار کنند. نقش جریانات "لیبرال" و "حقوق بشری" ایران (با هر تعریفی که برایشان داشته باشیم) در این ماجرای کهنه و تاریخی چه بوده است؟ هیچ، بلااستثناء عبارت از بردن مردم و کارگران متوهم به آنها به سر چشمه "آزادی" و تشنه برگرداندنشان. نقش این ها همواره این بوده که به خویشاوندان طبقاتی قلدر و سرکوبگر خود کمک کرده اند که کودتا کنند و انقلاب فرهنگی کنند و آزادیخواهان و کارگران و کمونیستها را از دم تیغ بگذرانند و اختناق و استبداد لازمه سرمایه داری ایران را برقرار کنند. البته معمولا هم خودشان قربانی شده اند و به مقام "قهرمان ملت" نائل آمده اند که ظاهرا حالا این ملت باید برایشان سوگواری هم بکند. ولی عملا جز جاده صاف کن های برقراری استبداد و سرکوب و جهل چیز بیشتر نبوده اند. در دوره جمهوری اسلامی و در مبارزه برای آزادی و برابری در ایران کنونی نیز جریان "حقوق بشری" و مدافعان دو آتشه "بیانیه



## نقد مارکسیستی بیانیه جهانی حقوق بشر (بخش آخر)

جهانی حقوق بشر "عینا همین نقش را دارند ایفاء میکنند. اینها ناجیان حقوق بشری جمهوری اسلامی و بقا و وضعیت نکبت بار فعلی هستند.

اگر بخواهیم مشخصتر صحبت کنیم، در مورد نقش بیانیه جهانی حقوق بشر در دوره جمهوری اسلامی و اوضاع کنونی به دو نکته باید توجه کرد. اول اینکه این جمهوری اسلامی از منشاء اش مطابق نقشه آمریکا و غرب برای مقابله با انقلاب ۵۷ و جایگزین کردن حکومت شاه که واضح بود انقلاب آنرا جارو خواهد کرد، ساخته و پرداخته شد. در عالم سیاست جهانی، ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هنوز و همانند ایران تحت حاکمیت شاه، جزو حوزه اقتصادی سیاسی بورژوازی غرب با پرچم "بیانیه جهانی حقوق بشر" اش محسوب میشود. علیرغم همه تحریم ها و کش و قوس هایی که در تمام این سالها بین آمریکا و جمهوری اسلامی در جریان بوده است، علیرغم اینکه جمهوری اسلامی همواره در حاشیه بازار جهانی گذران کرده است، اما روسیه و چین و حتی اروپا نتوانسته است ایران را به حوزه تحت تسلط خود تبدیل کنند. حتی اروپای غربی هم باید در رابطه با ایران حواسش به سیاست های آمریکا و حق آب و گل متحد پر قدرت خود باشد. چنانکه از جنگ دوم جهانی به این طرف چنین بوده است. ترجیح آمریکا و غرب کماکان این است که همین جمهوری اسلامی را هرچند که افسار پاره کرده و رو در روی غرب ایستاده، دوباره رام کنند. در نتیجه "بیانیه جهانی حقوق بشر" از نقطه نظر غرب، یعنی نیروی سیاسی جهانی پشت آن بیانیه، در خدمت همین سیاست است. یعنی در خدمت سیاست تعدیل و استحاله و رام کردن جمهوری اسلامی یا وصله

پینه کردن این رژیم است. چنانکه هر روز داریم می بینیم که برای آمریکا و دول غربی رسیدن به توافق با جمهوری اسلامی و خامنه ای بمراتب مهم تر از موضوع "حقوق بشر" است. اگر جایی هم این مساله تحت فشار افکار عمومی مطرح شود صرفا بعنوان اهرمی برای اعمال فشار در جهت تحقق سیاست رام کردن جمهوری اسلامی در چهارچوب سیاست های جهانی و منطقه ای غرب است.

نکته دوم این است، همچنانکه گفتیم، بیانیه جهانی حقوق بشر مذهب مدار و مردسالار است و این خاصیت های خیلی به گروه خونی کسانی میخورد که میخوانند جمهوری اسلامی را حک و اصلاح کنند و بنوعی ادامه دهند. چون از لحاظ نظری میشود یک جمهوری اسلامی داشت که در چهارچوب بیانیه جهانی حقوق بشر هم قرار بگیرد. یعنی مانع حقوقی نظیر فرض کنید جدایی دین از دولت در برابرشان نیست. بیانیه جهانی حقوق بشر نگفته که دین رسمی نباید وجود داشته باشد، نگفته دین باید از دولت و آموزش پرورش جدا باشد. در نتیجه از لحاظ حقوقی میتوان شکلی از جمهوری اسلامی و "قوانین شریعه" را حفظ کرد و با بیانیه جهانی حقوق بشر هم دچار تناقض و اصطکاک نشد. این همانا بحث آن کسانی است که میگویند اسلام میتواند دمکراتیک باشد. حتی خود جمهوری اسلامی هم سعی میکند تا آنجا که ممکن است با این موضوع یعنی حقوق بشر مدارا کند و تعریف اسلامی از آن ارائه دهد. اما این بیانیه بویژه به کار اپوزیسیون اعلیحضرت رژیم اسلامی، یعنی همین اصلاح طلبان و "خودی" های از درگاه رانده می آید. وقتی که "اصلاح طلبان" ایرانی از امثال

شیرین عبادی گرفته تا همه آن پاسدار بازجوهای سابق که حالا به مفسر و تحلیلگر صدای آمریکا و بی بی سی تبدیل شده اند، تا "خودی" هایی که فعلا در حبس و حصر اند، میگویند "آیت الله منتظری پدر حقوق بشر ایران" است، همگی دارند جان کلام نقشی که "بیانیه جهانی حقوق بشر" و افق حاکم بر آن قرار است در اوضاع ایران ایفا کند را بیان میکنند. تصورش را بکنید "حقوق بشر" نه فقط با آیت الله باری و اسلام جور در می آید، بلکه یکی از خود همین آیت الله ها اصلا پدر حقوق بشر ایران بوده است! البته حتی این هم یک توهم محض است و بورژوازی ایران برای اعاده نظم باید مثل خمینی بزند و بکوبد و استبداد و سرکوب برقرار کند. یعنی کمابیش شبیه همین جمهوری اسلامی امروز و یا همان رژیم سلطنتی سابق باشد. اما اپوزیسیون اصلاح طلب برای اینکه بتواند اعتراض و طغیان مردم برای آزادی و برابری را مهار کند و در ضمن جمهوری اسلامی را نگه دارد و اوضاع را دست خود بگیرد، بخوبی میتواند به این بیانیه جهانی حقوق بشر اتکاء کند. حتی میتواند "بازگشت به دوره طلایی امام" و قانون اساسی جمهوری اسلامی را با این بیانیه وفق دهد. حتی میتواند ولی فقیه را هم نگه دارد. چرا که بیانیه حقوق بشر نگفته پادشاه و ملکه و فقیه و سلطان ممنوع، نگفته شکل حکومت جمهوری یا پادشاهی باشد. در این میان نکته مهم این است که این تعبیر و برداشت دوم خردادی - حقوق بشری کاملا در جهت سیاست های غرب و آمریکا که فوفا اشاره شد، قرار میگیرد و اعتبار دارد. بنا بر این تا وقتی جمهوری اسلامی هست و سیاست غرب استحاله آن است، ترجمه عملی و سیاسی بیانیه جهانی حقوق بشر

در ایران بیش از هرچیز همان دوم خرداد و "مردی با عباي شکلاتی" است و بس. اما "بیانیه جهانی حقوق بشر" فقط به کار اصلاح طلبان و استحاله کنندگان جمهوری اسلامی نمی خورد. جمهوری خواهان ملی و سکولار و همینطور سلطنت طلبان هم، که فعلا و برای اوضاع بعد از جمهوری اسلامی در آب نمک سیاست غرب روزگار میگذرانند، کاملا میتوانند در دوره های طغیان و انقلاب مردم علیه جمهوری اسلامی و برای آزادی و برابری، وقتی که دیگر سیاست استحاله و تعدیل این رژیم از دستور خارج شود، به آن "بیانیه" قسم بخورند و مصدق و کوروش و سایر "کبیر" های خود را با آن وفق دهند. فی الحال هم همین کار را شروع کرده اند و همه از دم شدیداً حقوق بشری اند. البته این قسم خوردن به بیانیه حقوق بشر فقط تا آنجایی پایدار خواهد ماند که بتوانند حرکت و اعتراض و خواسته های مردم را مهار بزنند. وقتی بر خر مرداد سوار شدند و برای اینکه همچنان سوار باقی بمانند آنوقت ناگزیرند که به تعبیر شاهنشاهی و مک کارتیستی از "حقوق بشر" متوسل شوند و جامعه را بکوبند.

چنانکه می بینید به جز جناح حاکم جمهوری اسلامی، که آنهم میداند بقایش در گرو تعامل با غرب بر سر مسائل دیگری به جز "حقوق بشر" است، باقی جریانات بورژوازی ایران، از اصلاح طلبان رنگارنگ تا انواع جمهوری خواهان و تا سلطنت طلبان میتوانند علیرغم تفاوتهاشان حول "بیانیه جهانی حقوق بشر" لااقل در شرایط فعلی "وحدت کلام" داشته باشند. چنانکه برخی نه فقط این ایده وحدت حول بیانیه مذکور و دیگر

اسناد حقوق بشری را مطرح کرده اند بلکه برای آن انواع "کنگره ملی" ها و غیره درست کرده اند. این وحدت کلام از آنجا ناشی میشود که بیانیه مذکور سنگر محکمی به آنها ارائه میکند که میتوانند در روز مبادا به آن عقب بنشینند و بموقعه از آنجا دست به تعرض علیه مردم و کارگران و مدافعان واقعی آزادی و برابری بزنند. دلیل اصلی مطرح بودن "بیانیه جهانی حقوق بشر" در اوضاع سیاسی ایران، به هر حدی که هست، دقیقاً همین وحدت کلام جریانات بورژوازی و منافع مشترک طبقاتی آنها در برقراری سرکوب و استبداد است. البته يك عامل هم در طرح بیانیه مذکور کمک اینها میکند و آنهم خفقان و سرکوب وحشیانه جمهوری اسلامی و چتر امنیتی است که توسل به بیانیه جهانی حقوق بشر ممکن است اینجا و آنجا و در شرایط علنی مبارزه ایجاد کند. البته حساب اینها را باید جدا کرد، ولی این نباید مانع دیدن این حقیقت شود که در اوضاع سیاسی مشخص امروز ایران نیز، چنانکه در يك سطح تاریخی و جهانی نیز چنین بوده و هست، بیانیه جهانی حقوق بشر سنگری برای حفظ بورژوازی و نهایتاً ارتجاع و سرکوب و بی حقوقی است. نه فقط رهایی و آزادی واقعی بشر، که حتی همان تحقق و حفظ پایدار آزادی های سیاسی و برابری حقوقی در ایران نیز تنها از طریق فراتر رفتن از افق و چهارچوب بورژوازی و تحقق آزادی و برابری به معنای کارگری و سوسیالیستی آن، با تکیه بر قدرت متشکل و متحد خود کارگران و توده های عظیم مردم آزادیخواه میگذرد.

انترناسیونال: با تشکر از مصطفی صابر بخاطر انجام این مصاحبه.

International Committee Against Stoning  
(<http://stopstonningnow.com>)  
International Committee Against Execution  
(<http://notonemoreexecution.org>)  
For more information contact:  
Spokesperson: minaahadi@aol.com  
0049-177-569-2413

## علم، تکنولوژی و

# چشم انداز حذف کار ۱

عباس گویا

خلقت»<sup>[4]</sup> معرفی کرد. فیزیکدانان معاصر او از جمله اینشتین بخاطر این توصیف لومتر، یعنی بخاطر دخالت دادن مذهب در فیزیک، به تئوری او بدبین بودند. لومتر پس از این، بین مذهب و فیزیک تفاوت قائل شد طوریکه از پاپ پیوس -- که میخواست از لومتر برای تبلیغات مذهبی استفاده کند و اعلام کرد تئوری لومیر بشکلی علمی خلقت را ثابت کرده است -- بخاطر نام بردن از او در کنار کلمه خلقت خشمیگن شد.

استیون هاوکینگ و لئونارد لادینو در کتاب "طرح بزرگ" خدا را نالازم دانست. شاید بهترین توصیف در مورد پیشرفت و در عین حال محدودیتهای فیزیک و همزمان کوتاه شدن فاصله فیزیک با فلسفه ماتریالیسم در این جمله هاوکینگ نهفته باشد: "کسی نمیتواند ثابت کند خدا وجود ندارد، اما علم وجود خدا را غیر ضروری میکند".<sup>[5]</sup>

اغلب، آنچه فیزیکدانی مانند اینشتین بعنوان "خدا" نام میبرد مفهومی مذهبی و عرفانی نداشت. آنرا در استعاره بکار میبرد همانطور که "ذره خدا" استعاره ای از منشا است. بوزون هیگز ("ذره خدا") عنصری است که جرم را میسازد. از آنجا که جرم را میسازد به جسم، وزن، نیروی جاذبه، الکترو مغناطیسم و ... هر چه ما امروز در فیزیک مشاهده میکنیم معنا میدهد. بنابراین "خدا گونه" است، یعنی منشا همه چیز است! مشکل فیزیک امروز در تعریف یکسان و گیتی شمول ماده، ادغام شاخه های مختلف فیزیک است. شاخه هایی که هر يك ماده را در يك ظرف و ظرفیت خاص مشاهده میکند.

حوزه فعالیت فیزیک، شناخت آن موجودیتی است که می توان آنرا مشاهده کرد. باید بتوان وجود يك پدیده را با مشاهده آن ثابت کرد و سپس رابطه آن پدیده را با پدیده های دیگر بررسی نمود. بنابراین فیزیک به ذهن، تا آنجا که نتواند آنرا مشاهده کند، کاری ندارد. فیزیک به مشاهده و

ادامه صفحه ۱۰

## ماده از دید فلسفی و علمی

تاکنون تعریف ماده در فیزیک و فلسفه متفاوت بوده است. این تفاوت حتما با پیشرفت علم فیزیک و یافتن تئوری و قوانین واحد برای ماده از بین خواهد رفت. البته تا همین امروز هم فاصله تعریف ماده در فلسفه و فیزیک بسیار کوتاه شده است. در فلسفه ماتریالیستی، ماده موجودیتی مستقل از ذهن و قائم بذات است. در متافیزیسیم، این ذهن است که قائم بذات است و مستقل از ماده وجود دارد. بنابراین، در فلسفه سوال "ماده چیست؟" خود را در رابطه اش با ذهن مطرح میکند. هر چه ذهن نیست ماده است و برعکس. بدرجه ای که شناخت فیزیک از پدیده های طبیعی بیشتر، عمیق تر و دقیق تر شده است، به مفهوم ماده به معنای ماتریالیستی آن نزدیک تر شده است. قائم بذات بودن ماده فرض شناخت فیزیکی فکر کردن است اما امروز، و شاید همیشه، محدودیتهایی در فیزیک برای انطباق قطعی با فلسفه وجود دارد.

تئوری بیگ بنگ لزوما آخرین تئوری در شناخت انسان از گیتی (universe) نیست اما قطعا در به تصویر کشیدن تکامل ماده خدمت بزرگی کرد. تئوری بیگ بنگ، که بنوبه خود بر تئوری نسبیت عام انشتین استوار است، توسط يك کشیش کاتولیک و فیزیکدان بلژیکی، ژرژ لومتر، کلید خورد! او این تئوری را برای اولین بار در نشریه «طبیعت» با عبارت «تخم کیهانی انفجاری در لحظه

انسان باشد، انسان هنگامی که فعالیت خود را از کاری که به تولید مایحتاج زندگیش است کاملا جدا کند، او آزاد و بر طبیعت مسلط شده است. اگر معیار ما فیزیک و مستقل از روابط اجتماعی انسان باشد، شاید انسان زمانیکه بتواند بر بغرنج ترین شکل ماده که ما میشناسیم، یعنی مغز انسان، مسلط شود، او بر طبیعت مسلط شده است، شاید زمانیکه به تمام معماهایش پاسخ داد -- یعنی احتمالا هرگز<sup>[2]</sup>. معیار این نوشته برای تسلط بر طبیعت، آزادی انسان است. پائین تر روی مفاهیم ماده، ذهن، کار، فعالیت، آزادی، چرایی تکامل مغز انسان و رابطه فیزیک با فعالیت دماغی مکث خواهیم کرد.

میکو کاکو<sup>[3]</sup> یکی از برجسته ترین فیزیکدانان معاصر مدعی است امکان تسلط کامل و بالقوه بشر بر اتم وجود دارد. بوزون هیگز نیز که به ذره خدا شهرت دارد یکی از ذرات بنیادی تشکیل دهنده پروتون و نوترون است که بنوبه خود هسته اتم را تشکیل میدهند. بدون کشف بوزون هیگز نمیشد ادعا کرد که بشر میتواند بر اتم مسلط شود چرا که برای تسلط به يك پدیده اولین قدم شناخت پدیده، شناخت نحوه کارکرد آن است. هرگاه انسان توانست به انتزاعی ترین شکل اجسام، یعنی اتم مسلط شود، بر يك سمت معادله انرژی <=> ماده (جرم) مسلط شده است و منطقا بر سمت دیگر معادله نیز میتواند مسلط شود. یعنی بشر بر اجسام مادی مسلط شده است. وقتی انسان بر اجسام مادی مسلط شد، به منابع بیکران و بی انتهای طبیعت

پیشرفتهای علوم فیزیک، ریاضی، شیمی و بیولوژی - مشخصا ژنتیک که از جمله تئوری تکامل موجودات زنده داروین را به کمک مفهوم موتاسیون ژنتیکی بعنوان يك واقعیت باثبات رساند- بنوبه خود امکان ساخت نسل بعد کامپیوتر در آینده ای نه چندان دور، که با توان سرسام آور خود کامپیوترهای امروز را به آهن پاره ای بیخاصیت شبیه میکند، را فراهم کرده اند. این پدیده به يك دور تصاعدی، متقابل و مخروطی منجر شده است. یعنی علم باعث پیشرفت تکنولوژی و تکنولوژی باعث پیشرفت علم میشود. آیا نقطه پایانی بر این سلسله کنشها و واکنشها میتوان تصور کرد؟ احتمالا نه. اما قطعا میتوان گفت که يك افق در جلو چشمان بشر امروز قرار گرفته است: تحولات علمی و تکنولوژیک جاری میشوند انسان را به سرمنزل غلبه او بر طبیعت برساند، مشروط بر اینکه نظام سیاسی اقتصادی حاکم بر جامعه قبل از آن کلیت بشر و کره زمین را به نابودی نکشاند.

تعیین اینکه در چه مقطعی از پیشرفت علوم طبیعی انسان بر طبیعت مسلط میشود تابعی از معیارهایی است که ما این تسلط را تعریف میکنیم. اگر با معیار جامعه انسانی و در صدر آن معیار بقا، یعنی تغییر طبیعت بنفع بقای انسان آنرا بسنجیم، انسان از زمانی که توانست به دانش کشاورزی و دامداری در مجهز شود بر طبیعت مسلط شده است. اما این تسلط همزمان انسان را از کمونیسیم اولیه وارد جامعه طبقاتی کرد و او را به انقیاد کشاند. اگر معیار ما آزادی

این نوشته در سه قسمت منتشر خواهد شد. در دو قسمت اول روی پیشرفت و موقعیت امروز علوم، مشخصا فیزیک، و کاربرد آن در تکنولوژی و چشم انداز حذف کار متمرکز میشود. در قسمت سوم تناقض لاینجل سرمایه داری در رشد نیروهای مولده - که خود را در ایجاد بیکاری و فلاکت اکثریت عظیم مردم بنمایش میگذارد- را در تقابل با راه حل سوسیالیستی حذف کار باختصار مرور خواهیم کرد.

## تسلط بر طبیعت

پیش بینی میشود در دهه های جاری و آینده پیشرفتهای مستقل و مرکب سه تکنولوژی بیو (ژنتیک)، نانو و کوانتم<sup>[1]</sup>، انقلابات صنعتی شگرفی را دامن خواهند زد. پیشرفت خیره کننده جاری این تکنولوژیها و علمی که پشتوانه آنهاست، مدیون وجود کامپیوتر - البته بودجه هایی که هزینه شان را تامین میکنند- است. اما کامپیوتر بنوبه خود محصول کاربرد علوم فیزیک و ریاضی در صنعت است. کامپیوتر يك ماشین حساب فوق العاده سریع است که صرف همین خصیصه سرعت نجومی محاسباتش باعث شد علوم طبیعی در همه سطوح و شاخه ها بتوانند رشد و پیشرفت خارق العاده ای داشته باشند. بدون کامپیوتر بشر نمیتوانست نقشه دی ان ای (DNA) انسان را بکشد. بدون کامپیوتر نمیشد فیزیک کوانتم را تا حد ایزوله کردن اتم به جلو راند یا "ذره خدا" را کشف کرد. بدون صنعت ساخت کامپیوتر، نانو تکنولوژی نمیتوانست موجودیت عملی پیدا کند. از طرف دیگر،

## علم، تکنولوژی و چشم انداز حذف کار - ۱

مطالعه سه نوع پدیده در طبیعت میپردازد: اجسام مادی، انرژی (از جمله ماده و انرژی تیره) و نیرو. گفته میشود حدود ۲۷ درصد از کل گیتی را ماده تیره و ۶۸ درصد از آن انرژی تیره تشکیل میدهند. ماده و انرژی تیره اشاره ای به رنگ این پدیده ها نیستند، بلکه بمعنی ناشناخته بودن آنهاست. گفته میشود ماده تیره اتم ندارد و نامرئی است. جرم دارد و بدلیل نیروی جاذبه ای که از خود متصاعد میکند، قابل مشاهده است. دانشمندان نمیدانند ذره یا ذراتی که ماده تیره را میسازند، چه هستند. انرژی تیره نیز ناشناخته است اما گفته میشود عامل شتاب گسترش گیتی این انرژی است که ما بشکل خلا مشاهده میکنیم. باین ترتیب ۹۵ درصد از کل ماده در تمام کیهان هنوز برای بشر ناشناخته است.

از ماده و انرژی تیره که در حال حاضر فرضیه پذیرفته شده ای در میان فیزیکدانان محسوب میشود صرف نظر کنیم، دیوار چینی بین اجسام مادی، انرژی و نیرو نیست و تعریف هر یک از آنها بسته به منظر فیزیکی که آن را مشاهده کنیم، میتواند قدری متفاوت باشد. قوانین شاخه های موجود علم فیزیک، یعنی چگونگی کارکرد یک پدیده و چگونگی رابطه آن با سایر پدیده های فیزیکی، تابعی از ظرف و ظرفیتی است که فیزیک به کمک آن با یک پدیده، با یک موجودیت روبرو میشود. سه شاخه اصلی فیزیک، مکانیک کلاسیک (که با قوانین نیوتن فرموله شد)، فیزیک نسبیتی (اینشتین)، و مکانیک کوانتم (اتم تجربیدی و ذرات بنیادی) هر یک ماده را در ظرفیتی متفاوت بررسی میکند و به قوانین متفاوت فیزیکی میرسد. تلاش و امید فیزیکدانان اینست که با ترکیب شاخه های مختلف فیزیک به قوانین گیتی

نامبرده با مشاهده طبیعت باثبات رسیده است. از منظر فیزیک کوانتوم، ذرات بنیادی و رابطه شان ماده را تعریف میکند. کشف ستاره های نوترونی یکی از پشتوانه های این تعریف است. اگر ماده را طبق معیار فیزیک نیوتونی تعریف کنیم، اجسام مادی عبارتند از جامد، مایع و گاز. اگر از منظر سایر شاخه های فیزیک به ماده نگاه کنیم، پلازما نیز جسم بحساب می آید. چالش بزرگ فیزیک امروز تلفیق واقعیات ماده است که به اشکال مختلف یاد شده - اجسام و انرژی مرئی و نامرئی، نیرو و ذرات بنیادی - و حل معمای قوانین گیتی شمول ماده است.

ذهن چیست؟ شاید اغراق نباشد اگر بگوییم به تعداد مکاتب فلسفی تعاریف متفاوتی از ذهن وجود دارد. معمول ترین مفاهیمی که به ذهن منتسبند عبارتند از: آگاهی (تفکر)، شناخت، هوش، ایده، ذوق، خلاقیت، تجربه احساس پنج گانه، عواطف (مانند علاقه، عشق)، روان (مانند ضمیر ناخودآگاه، توهومات، خصیصه های یک شخصیت)، تخیل و رویا، روح، ذات، غریزه و فعالیت انسانی. وقتی به ذهن در سطح اجتماعی برخورد میشود مفاهیمی مانند اخلاقیات، عرفان، فهم عمومی، معنویت، پراتیک اجتماعی، روان و روحیه جمعی، روح بزرگ (خدا) مهمترین حوزه های حضور ذهنیت به حساب می آیند. ماتریالیسم لزوماً تمام مفاهیم بالا را رد نمیکند اما ارجحیت وجود را به ماده میدهد.

محور ماتریالیسم مارکس، در تفاوت با ماتریالیسم کلاسیک یا فلسفی، پراتیک انسان است. مارکس ذهن را حاصل فعالیت انسانی قلمداد میکند. فعالیتی که قوه دماغی انسان را فعال میکند. این امر شناخته شده ایست که مغز متناسب با میزان فعالیت فیزیکی انسان، فعالیت خود را با آن منطبق میکند. سیر تکامل موجودات زنده، یعنی ورزیده تر شدن موجودات زنده، بتدریج و از طریق تغییرات ژنتیکی بوقوع پیوسته است. بنابر

کشفیات ژنتیکی اخیر «بالانس مدارک کشف شده بروشنی تز رابطه بزرگتر شدن اندازه مغز انسان را متناسب با پیچیده شدن نیاز انسان در محاسبه مسائل بغرنج روابط اجتماعی، و زندگی بطور کل، تایید میکند».<sup>[6]</sup> به این معنا توان دماغی انسان یک توان ایستا و ثابت ندارد، توانش دینامیک است. آیا معنای این حرف اینست که برای شناخت کامل مغز، انسان باید مغزی توانا تر از مغز خود داشته باشد چون به درجه ای که مسائل بغرنج تر میشوند مغز انسان نیز بغرنج تر میشود؟ شاید بهترین تشابه برای درک روابط اجتماعی انسان با قدرت دماغی او، رابطه علم و تکنولوژی باشد که بالاتر به آن اشاره شد: علم باعث پیشرفت تکنولوژی و تکنولوژی باعث پیشرفت علم میشود. سنگ بنای این روند متقابل اما صنعت است. در رابطه با قوه دماغی و فعالیت انسان نیز، سنگ بنا نیازهای مادی انسان برای حیات فیزیکی اوست. پیشرفت فعالیت انسانی به پیشرفت قوه دماغی و برعکس منجر شده، یکی دیگری را کامل میکند.

اگر مفهوم مارکسی ذهن را در جامعه انسانی مینا قرار دهیم، علم فیزیک هیچگاه با ذهنیت انسان برخورد نخواهد داشت، بلکه خود محصول ذهنیت انسان، یعنی فعالیت انسان برای شناخت طبیعت است. در حاشیه اینرا اضافه کنم که مارکسیسم بنویسه خود نقدی بر اقتصاد سیاسی، نقدی در جامعه انسانی است. قوانین مارکسیستی را نمیتوان برای توصیف و توضیح پدیده های علوم طبیعی بکار برد. اما فیزیک با چگونگی فعال شدن مغز و در نتیجه با محصول فعالیت مغز، یعنی فکر کردن، برخورد خواهد کرد. فیزیک از مغز موجود زنده، از ساختمان یکصد میلیاردی یاخته های عصبی مغز انسان شروع میکند. برای فیزیک، اولاً ساختمان فیزیکی مغز را باید یاخته به یاخته شناخت. پروژه چهارصد میلیون دلاری مایکروسافت برای "مهندسی معکوس" مغز موش قرار است به خدمت اینکار

در آید.<sup>[7]</sup> اینکه آیا موفق خواهند شد مکانیسم چگونگی فعالیت مغز موش، که موجود زنده نسبتاً پیشرفته ایست، را کشف کنند یا خیر، را باید دید. اما این پروژه به احتمال زیاد با کشفیاتی همراه خواهد بود که باید منتظرشان بود. تلاش دیگر در همین زمینه توسط مرکز تحقیقاتی ارتش آمریکا در سال ۲۰۱۰ شروع شد که روی مغز کرم میوه<sup>[8]</sup> - که تنها ۱۵۰ هزار یاخته عصبی دارد - کار میکرد. دوماً اگر انسان بتواند امواج الکترونی مغز در حیطه نفوذی فعالیت آن را بخواند و ترجمه کند - یاخته های عصبی از طریق ارسال الکترون اطلاعات را به یکدیگر منتقل و با هم رابطه برقرار میکنند - آنوقت میشود فکر انسان را خواند. اگر بتوان فکر را خواند، انسان توانسته است به رمز و راز اصلی فعالیت دماغی انسان پی ببرد. بنابراین اگر انسان روزی توانست بفهمد مغز انسان چگونه کار میکند، منطقاً میتواند فکر کردن را هم به حوزه مشاهدات فیزیکی خود بیافزاید. پروژه شناخت فکر از زاویه فیزیک عملاً یک پروژه ماتریالیستی است. چرا که فیزیک از ماده قابل مشاهده، مغز انسان، شروع میکند تا معمای فکر کردن را حل کند. معمای پیچیده ای که در مقابل انسان امروز قرار دارد.

فوریه ۲۰۱۴

ادامه دارد.....

زیرنویس و منابع

Biotechnology,  
Nanotechnology, Quantum  
technology

این يك قاعده عمومی است که هر چه بر دانش ما افزوده میشود بر مجهولات ما افزوده تر میشود

Michio Kaku نویسنده کتاب

"فیزیک در آینده"

[http://en.wikipedia.org/wiki/Georges\\_Lema%C3%AAtre](http://en.wikipedia.org/wiki/Georges_Lema%C3%AAtre)

One can't prove that God doesn't exist, but science makes God unnecessary  
[http://www.wcu.edu/ceap/houghton/readings/technology\\_trends.html](http://www.wcu.edu/ceap/houghton/readings/technology_trends.html)  
<http://www.wired.com/wiredscience/2013/10/paulallenqa>  
Fruit Fly

## همزمان با سفر وزیر امور خارجه سوئد به ایران، سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد، جمهوری اسلامی را یک رژیم سرکوبگر خواند.

در ادامه اعتراضات وسیعی که در روزهای گذشته به سفر کارل بیلت وزیر امور خارجه سوئد به ایران صورت گرفت، امروز سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد (ال او) جمهوری اسلامی را یک رژیم سرکوبگر و فاقد قانونمندی های مدنی دانست و خواهان آزادی فعالین کارگری زندانی در ایران شد.

در این بیانیه که به امضای دبیر سراسری اتحادیه های کارگری سوئد، دبیر اتحادیه حمل و نقل و دبیر بخش بین المللی ال او رسیده است، ضمن اشاره به سفر امروز کارل بیلت به ایران از او خواسته است که تمرکزش را روی مسائل مربوط به رعایت حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی و تضمین آزادی های فردی قرار دهد. در این بیانیه به تهدید، خشونت و شکنجه فعالین کارگری چه در جریان بازجویی و چه در بندهای تلنبار شده از زندانیان، محرومیت زندانیان از دارو و امکانات پزشکی و دیگر فشارهای وارده بر زندانیان اشاره شده است. ال او در این بیانیه پیشنهاد کرده است که یک "کمیته بین المللی حقیقت یاب" برای تحقیق و بررسی شرایط زندان های جمهوری اسلامی ایران در مورد مرگ هایی که در زندان ها رخ داده است تشکیل شود.

این بیانیه هرچند سفر کارل بیلت و نفس برسمیت شناسی جمهوری اسلامی توسط دولت سوئد را محکوم نکرده است، با اینهمه فضای اعتراض در سوئد نسبت به سفر کارل بیلت برای ملاقات با مقامات جنایتکار جمهوری اسلامی را نشان میدهد.

حزب کمونیست کارگری مردم شریف و آزاده را به گسترش اعتراض به مداخلات دولت سوئد و سایر دول غربی با جمهوری اسلامی فرامیخواند.

تشکیلات خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران- سوئد  
۳ فوریه ۲۰۱۴

متن ترجمه کامل فارسی  
بیانیه ال او:

امروز کارل بیلت، وزیر امور خارجه به ایران سفر می کند. او امیدوار است بتواند در طول ملاقات هایی که با وزیر امور خارجه ایران خواهد داشت، دیالوگی در رابطه با رعایت مسائل حقوق بشر در ایران با او داشته باشد. سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد (LO) فرصت را مغتنم شمرده و از وزیر امور خارجه خواستار است که در مذاکرات خویش تمرکز خود را حول محور فوق قرار دهد. رعایت حقوق بشر و تضمین آزادی های فردی از جمله آن شرایط تعیین کننده ای است که می تواند موقعیت ایران را در جامعه ی بین المللی تعریف کند. اما متأسفانه اوضاع و شرایط کنونی در ایران گویای وضعیت دیگری است. در ایران به طور روزمره و سیستماتیک و با حمایت فعالانه رژیم به حقوق انسان ها تجاوز می شود.

در اجلاس سالانه سازمان جهانی کار (ILO)، در سال ۲۰۱۳ تأکید شد که جمهوری اسلامی ایران یکی از سه کشوری است که در آنجا شرایط زندگی، آزادی فردی و فعالیت کارگری و اتحادیه ای، به شدت محدود بوده و فعالین کارگری به خاطر فعالیت های شان دائماً تحت تعقیب، پیگرد قضایی، اخراج و تهدید به مجازات زندان قرار دارند. علاوه بر اخراج، پیگرد های قضایی و زندان، در بازجویی هایی که در نهادهای گوناگون امنیتی و یا به هنگام بازداشت در دادگاه ها انجام می گیرد، آن ها را وادار به ترك عضویت در تشکل های آزاد و مستقل خود

می نمایند.

گروه بررسی امور کارگری در آی.ال.او (ILO) به دفعات ایران را به خاطر تخطی از مقاله نامه های سازمان جهانی کار و انجام وظایفی که مفاد پایه ای این سازمان در دفاع از امنیت و حقوق کارگران به اعضا محوّل شده است مورد توبیخ تشکیلاتی قرار داده است، اما به رغم اینها تهدید، خشونت، زندان و شکنجه فعالین اتحادیه ای همچنان در ادامه دارد. گزارش هایی که فعالین کارگری زندانی موفق به نشر آن به بیرون از زندان شده اند حاکی از شرایط طاقت فرسا در زندان های ایران است. خشونت و شکنجه هم، در بازجویی ها و هم در بندهای انبوه از زندانیان به طور روزمره جریان داشته و زندانیان از دسترسی به درمان پزشکی و داروی مورد نیاز محرومند. وضعیت فیزیکی و روانی زندانیان به مراتب وخیم تر شده و زندانیان به رغم داشتن بیماری های مهلک، از مرخصی درمانی آن ها برای اعزام به بیمارستان ها معاف می شود. در موارد زیادی زندانیان جان خود را در چنین شرایطی از دست داده و تحقیقات جهت بررسی علل این مرگ ها نیز دارای نقایص بسیار جدی و ناروشن است.

جنبش اتحادیه های سوئد تشکیل یک "کمیته بین المللی حقیقت یاب" را برای تحقیق و بررسی شرایط زندان های جمهوری اسلامی ایران در مورد مرگ هایی که در زندان ها رخ داده است پیشنهاد می کند. جنبش اتحادیه ای سوئد طی سالهای متممادی شرایط حقوق بشر در ایران را دنبال کرده و یادآور میشود که متأسفانه این شرایط طی سالهای اخیر بطور مداوم وخیم تر شده است. اتحادیه های سوئدی و تشکل

کسانی که از اقدامات غیر قانونی این رژیم صدمه دیده اند حمایت شوند.

به اعتقاد سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد (LO)، تا زمانی که دستگیری ها، زندان و مرگ هایی که در زندان ها اتفاق می افتد که در واقع به مثابه ی تجاوز به حقوق انسان ها و نقض حقوق بشر محسوب می شوند، ادامه دارد و دلایل وقوع آن ها به طور کامل مورد بررسی قرار نگرفته اند، ایران نمی تواند دارای آن چنان شرایطی باشد که به قول رئیس جمهور ایران، حسن روحانی، جایگاهی در جامعه ی بین المللی داشته باشد.

سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد (LO) و جنبش سندیکایی جهانی، بر این باور است که بدون پیشرفت های جدی و آشکار در جهت تعمیم دمکراسی و رعایت اصول حقوق بشر در ایران، حکومت ایران را به عنوان یک رژیم سرکوبگر و فاقد قانونمندی های مدنی می شناسد.

سازمان سراسری اتحادیه های کارگری سوئد (LO)

Karl-Petter Thorwaldson, LOs ordförande  
Lars Lindgren, ordförande Transportarbetareförbundet  
Loa Brynjulfsdottir, chef för LOs internationella enhet

**حزب کمونیست کارگری حزب کسانی است که میخواهند جامعه و دنیای بهتری بسازند!**

**حزب کسانی که حاکمیت یک اقلیت مفتخور و بی خاصیت یعنی طبقه سرمایه دار را غیر عادلانه و ضد انسانی میدانند!**

**این حزب حزب کارگران و مردمی است که مصممند به دیکتاتوری و بهره کشی سرمایه داران از تولید کنندگان ثروتهای اجتماعی برای همیشه پایان دهند. حزب انقلاب انسانی برای جامعه ای برابر و انسانی!**

**به حزب کمونیست کارگری بپیوندید!**

## زیر فشار اعتراضات کارگران، بهرام حسنی نژاد کارگر بازداشتی معدن چادرملو آزاد شد



### اطلاعیه شماره : ۱۴۴

زیر فشار اعتراضات کارگران، بهرام حسنی نژاد کارگر بازداشتی معدن چادرملو آزاد شد

در اطلاعیه قبلی به اطلاع رساندیم که زیر فشار اعتراضات کارگران از ۲۸ کارگر بازداشتی در معدن چادرملو ۲۷ نفر آنان آزاد و بهرام حسنی نژاد یکی دیگر از این کارگران همچنان در بند است.

با مسرت تمام به اطلاع میرسانیم که ساعت ۴ عصر روز ۱۶ بهمن در ادامه مبارزات کارگران این معدن بهرام حسنی نژاد نیز با قید وکالت از زندان آزاد شد.

گفتنی است که بنا بر شکایت مدیریت کارخانه بهرام حسنی نژاد از کار اخراج و هیات تشخیص اداره کار جمهوری اسلامی در شهر اردکان، حکم اخراج وی را تأیید کرد. این خود یکی از موضوعات مهم

اعتراض کارگران چادرملو است. ۸۰۰ کارگر معدن چادرملو که در استخدام شرکت پیمانکاری آسفالت توس هستند از ششم آذرماه سال جاری در اعتراض به سر میبزنند.

کارگران معدن چادرملو در اعتراض به سطح نازل دستمزدها، عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، عدم لحاظ کردن پاداش تولید در محاسبه حق بیمه کارگران، قراردادهای موقت کاری و نا امنی شغلی خود و اخراج همکارشان بهرام حسنی نژاد از کار در مبارزه به سر میبزنند. بهرام حسنی دبیر حسینی "دبیر انجمن صنفی اسلامی" در این معدن است و کارفرمایان حتی تحمل انجمن های صنفی و شوراهای اسلامی قانون کارشان را هم ندارند.

کارگران چادرملو با مبارزات خود راه مقابله با تعرضات رژیم اسلامی و دستگیری فعالین کارگری را نشان دادند. در سه هفته

دستگیر شده از زندان شویم.

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی باید فوراً از زندان آزاد شوند.

کمپین برای آزادی کارگران زندانی  
۱۷ بهمن ۱۹۹۲، ۶ فوریه ۲۰۱۴

Shahla\_daneshfar@yahoo.com  
Bahram.Soroush@gmail.com

اخیر ۶ کارگر پلی اکریل اصفهان، حدود صد نفر از کارگران کیسون در شهرک پرند تهران، دو نفر از کارگران پتروشیمی فجر و ۵ کارگر سیمان لوشان دستگیر شده اند. همه کارگران دستگیر شده اخیر باید فوراً آزاد شوند. با حمایت وسیع خود از مبارزات این کارگران خواستار آزادی فوری کارگران

## سه کارگر دیگر پلی اکریل اصفهان همچنان در بازداشت بسر میبرند



### اطلاعیه شماره : ۱۴۳

سه کارگر معترض بازداشتی پلی اکریل اصفهان احمد صابری، عباس حقیقی و جواد لطفی روز پنجشنبه ۱۷ بهمن در شعبه ۱۰۲ دادگاه عمومی جزایی جمهوری اسلامی در شهرستان مبارکه و به ریاست قاضی «راستی» دادگاهی میشوند.

ماجرای از این قرار است که روز چهارشنبه دو بهمن ۶ نفر از کارگران این کارخانه در جریان اعتراضاتشان به سیاست کوچک سازی کارخانه و در پی بودن بیکاری خود از کار و با خواست افزایش دستمزد، توسط پلیس امنیت رژیم اسلامی در شهرستان مبارکه، دستگیر شدند. عصر همانروز بیش از ۶۰۰ نفر از کارگران این کارخانه در اعتراض به این دستگیریها دست به تجمع زدند. در نتیجه اعتراض کارگران سه نفر از آنان به اسامی صفایی، مسعود فتاحی، سیروس پیام

منی در فردای روز بازداشت آزاد شدند و سه نفر دیگر به زندان «دستگرد» در ۱۳ کیلومتری شمال شهر اصفهان منتقل شدند.

دادستان جمهوری اسلامی در شهر مبارکه با بیشرمی تمام آزادی این سه کارگر را منوط به توقف اعتراضات کارگران کارخانه پلی اکریل کرده است. در برابر این شرط و شروط و با تلاش دارو دسته های شورای اسلامی در کارخانه متاسفانه کارگران پلی اکریل از دوشنبه ۷ بهمن موقتاً تجمعات اعتراضی خود را متوقف کردند. اما علیرغم این تا کنون خبری از آزادی همکارانشان از زندان نشده است.

لازم به یادآوری است که آقایان لطفی، حقیقی و صابری پیش تر در تاریخ ۳۰ آبان ماه بازداشت شده بودند که پس از گذشت یک هفته آزاد شدند.

آزادی کارگران بازداشت شده ادامه متحدانه مبارزات کارگران پلی اکریل و پافشاری آنها بر روی خواستههایشان است.

کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی باید فوراً از زندان آزاد شوند.

کمپین برای آزادی کارگران زندانی  
۱۵ بهمن ۱۹۹۲، ۴ فوریه ۲۰۱۴

همچنین به دستور مدیرعامل کارخانه قرارداد کار آقای لطفی که در بخش «اکریلیک ۲» کار می کند و تا پایان بهمن ماه با کارخانه پلی اکریل اصفهان قرارداد دارد، تمدید نشده است. فشار بر روی کارگران معترض و دستگیری آنان یک موضوع مهم اعتراض کارگران پلی اکریل است. راه متوقف کردن این فشارها و

## کشتار مردم سوریه باید فوراً متوقف شود! برکناری فوری رژیم اسد کلید حل فاجعه سوریه است!



هفته گذشته در رابطه با مساله سوریه دو خبر در رسانه ها منعکس شد: بی نتیجه ماندن مذاکرات ژنو-۲ و ریختن بمبهای بشکه ای بر سر مردم حلب بوسیله رژیم اسد. مردم سوریه هر روز دارند بهای تداوم وضعیت سیاسی حاضر در سوریه را با جان و هستیشان میپردازند. رژیم بشار اسد از همان آغاز خیزش مردم سوریه از هوا و زمین مردم را درهم کوبیده است و در این جنایت از حمایتهای بیدریغ جمهوری اسلامی و دولت روسیه برخوردار بوده است.

بر زمینه بخون کشیده شدن انقلاب بوسیله رژیم اسد و حامیانش، نیروها و دولت‌های ارتجاعی دیگر منطقه، ترکیه و عربستان سعودی و نیروهای فوق ارتجاعی اسلامی (جبهه النصره و القاعده و نیروهای سلفی و داعش و ارتش آزاد و غیره) که مستقیم و یا غیر مستقیم از جانب دولت‌های مخالف اسد حمایت میشوند میدانی برای عرض اندام و قدرتنمایی یافته اند. از سوی دیگر شاخه دیگر نیروهای اسلامی (حزب الله و نظامیان مستقیماً وابسته به جمهوری اسلامی نظیر سپاه قدس و پاسداران و غیره) به حمایت از اسد وارد میدان شده و در کنار ارتش سوریه به کشتار مردم مشغولند. نتیجه سرکوب وحشیانه مردم انقلابی سوریه و کشاکش بین این نیروهای ارتجاعی تا کنون بیش از صد و بیست هزار کشته، میلیونها مجروح و آواره جنگی، و جامعه ای تماماً در هم کوبیده شده است.

وضعیت امروز سوریه، بر خلاف تراژدی رواندا و یا یوگسلاوی، ناشی از دامن زدن به تفاوت‌های قومی و مذهبی

توده مردم و بجان هم انداختن بخشهای مختلف جامعه با اتکا به این تعصبات ارتجاعی نیست، بلکه نتیجه مستقیم سرکوب وحشیانه مردم سوریه بوسیله رژیم اسد با برخورداری از حمایت بیدریغ جمهوری اسلامی و دولت روسیه است. بر چنین زمینه‌ای و در این فضا و شرایط است که نیروهای اسلامی صادراتی امکان یافته اند و یا علیه رژیم اسد وارد میدان شده و تراژدی امروز سوریه را بیافرینند. حل بحران سوریه و خاتمه بخشیدن به کشتار وحشیانه مردم، بدون برکناری فوری اسد و کل حکومت بعث سوریه ممکن نیست.

نشست ژنو-۲ ادعا میکرد خواهان حل دیپلماتیک بحران سوریه و پایان بخشیدن به کشتار و خانه خرابی مردم است، اما در پس این ظاهر انساندوستانه هر يك از طرفین بدنبال تحقق اهداف و سیاست‌های ارتجاعی و ضد مردمی خود بود. دولت

آمریکا و متحدین غربی اش با هدف حفظ رژیم فعلی منهای اسد، روسیه با سیاست به سازش کشاندن نیروهای مخالف با رژیم اسد، نیروهای مخالف با خواست برکناری اسد و تلاش برای دست بالا پیدا کردن در دولت انتقالی جانشین اسد، و نمایندگان رژیم سوریه با هدف ابقای اسد در حکومت، بر سر میز مذاکره نشستند و در نهایت به هیچ نتیجه‌ای نرسیدند. رژیم اسد همچنان بر سر کار است و آنچه همچنان ادامه دارد کشتار وحشیانه مردم سوریه بوسیله رژیم اسد و نیروهای اسلامی مخالف و موافق اوست.

باید به این کشتار فوراً و بیقید و شرط خاتمه داده شود اما دولت‌ها و نیروهای حاضر در اجلاس ژنو حل کننده مساله سوریه نیستند بلکه خود بخشی از صورت مساله اند. برای برون رفت از این وضعیت باید مردم آزادیخواه دنیا به حمایت از مردم سوریه برخیزند. پایان بخشیدن به فاجعه انسانی ای که در سوریه در جریان است تنها با تحقق خواستهای زیر امکان پذیر است:

۱- برکناری فوری اسد و حکومت بعث سوریه. این کلید حل فاجعه سوریه است. تا زمانی که اسد بر سر کار است حل بحران سوریه ممکن نیست.

۲- خلع سلاح فوری همه دارودسته های تروریستی و اسلامی که با لوی مخالفت با اسد به جنگ با یکدیگر، کشتار مردم و اجرای قوانین فوق ارتجاعی اسلامی در مناطق تحت نفوذ خود مشغولند.

۳- ایجاد شرایط و فضای سیاسی مناسب برای فعالیت نیروها و احزاب مختلف سیاسی طی يك دوره معین و برگزاری

انتخابات. مردم سوریه باید بتوانند بدور از جنگ و کشتار و آوارگی در يك انتخابات آزاد دولت جانشین رژیم اسد را تعیین کنند.

حزب کمونیست کارگری از مردم شریف جهان و از همه نیروها و احزاب آزادیخواه و انساندوست میخواهد که دولتها، سازمان ملل و دیگر نهادهای بین المللی ذیربط را برای تحقق فوری خواستهای فوق تحت فشار قرار دهند.

حزب کمونیست کارگری ایران

۱۷ بهمن ۱۳۹۲

۶ فوریه ۲۰۱۴

انترناسیونال

نشریه حزب کمونیست کارگری

سردبیر: بهروز مهرآبادی

مسئول فنی: نازیلا صادقی

ای میل: anternasional@yahoo.com

انترناسیونال هر هفته روز جمعه منتشر میشود